

گزارش بیستمین نشست نقد آثار غیرتخیلی

دشوار است که: هم قرآن باشد، هم فارسی و هم ساده

تجربه‌هایی در ترجمه قرآن برای بچه‌ها

اشاره:

«بیستمین نشست نقد آثار غیرتخیلی کودک و نوجوان که به بررسی ترجمه‌های قرآن برای کودکان و نوجوانان اختصاص داشت، یکشنبه ۱۸ آبان ماه، با حضور مصطفی رحماندوست و جعفر ابراهیمی (شاهد)، دو تن از مترجمان این حوزه و تعدادی از منتقدان و مترجمان، در محل خانه کتاب برگزار شد.» در ادامه، گزارش کامل این نشست را می‌خوانید.

به این اندیشه برسند که این متن مقدس را به زبانی آسان‌تر، قابل فهم‌تر و رساتر برای کودک و نوجوان عرضه کنند. چند ترجمه از قرآن برای کودکان و نوجوانان، در چند سال اخیر به بازار آمده. سه تن از مترجمین خوب آقای رحماندوست، آقای جعفر ابراهیمی و خانم فرزانه زنبقی هستند. به مناسبت ماه مبارک رمضان، در کنار دو تن از این دوستان هستیم، دوستانی که ضمن احترامی که به دلیل فعالیت‌های حوزه ادبی برای آن‌ها قائلیم، به خاطر آن که در معرض وزش روایح مقدس واژه‌های قرآنی هم قرار گرفته‌اند، احترام ما به آن‌ها بیشتر شده است.

مصطفی رحماندوست: بسم‌الله الرحمن الرحیم. نمی‌دانم که برنامه جلسه شما چطور است و معمولاً چگونه می‌گذرد. من یک مقدمه کوتاه خدمت شما عرض می‌کنم و بعد هم فکر می‌کنم پرسش و پاسخ

غیرعرب آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد و امروز تقریباً من می‌توانم عرض کنم که کم‌تر زبان رایجی در دنیا هست که قرآن به آن زبان ترجمه نشده باشد.

بر اساس اعتقاد ما در ترجمه قرآن، آن تقدس سیال تقریباً منتقل می‌شود و متن برگردانده شده قرآن به زبان دیگر، هم چنان مقدس است. البته برای نزدیک شدن به آن یا لمس آن، دیگر آن آداب لازم نیست. مسئله‌ای که در این جا هست، در زبان عربی شما حق ندارید واژه‌های قرآنی را تغییر دهید اما در زبان غیرعربی، مترجم مختار در گزینش واژه است و می‌تواند بهترین و رساترین واژه را انتخاب کند. ادبیات کودک و نوجوان، تقریباً چند دهه‌ای است که در کشور ما به صورت یک جریان مستمر آغاز شده. پس، طبیعی است که بعد از این همه سال، گروهی از کارشناسان ادبیات کودک و نوجوان،

حسین بکایی: عنوان نشست ما تجربه‌هایی در ترجمه قرآن برای کودکان و نوجوانان است. همه ما اعتقاد داریم قرآن، کلام مقدس است که از طرف خداوند بر پیغمبر بر حقیقت نازل شده. تقدس در این کلام، تقدسی سیال است که می‌تواند منتقل و منتشر شود از مهبط وحی به واژه، به مرکب و به کاغذ برسد و در طول زمان پایدار باشد. متن اصلی قرآن، به زبان عربی است. واژه‌های عربی قرآن واژه‌های مقدسی هستند که حتی برای لمس آن‌ها لازم است آدابی را پیشاپیش رعایت کنیم. خواندن این واژه‌ها حتی به زبان عربی، بدون درک مفهوم آن‌ها نفع‌های از تقدس این واژه‌ها را به ما می‌رساند.

اما بعد از آن که اسلام گسترش پیدا کرد، گروهی از اقوام غیر عرب با زبان‌های دیگر، مسلمان شدند. بحث ترجمه قرآن از نیاز این مسلمانان



رحمان دوست:

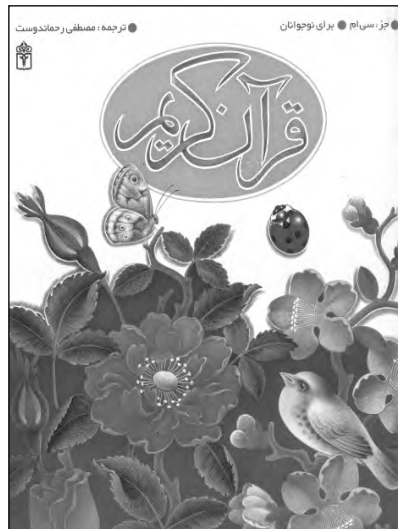
ترجمه های موجود فارسی نیست؛ برای این که اغلب ترجمه ها از ترجمه تحت اللفظی فراتر نرفته و همین قضیه باعث شده که ترجمه ها، فارسی قابل فهمی از آب در نیاید و ساده نیست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و هنری مثل شعر، این مشکل کاملاً خودش را نشان می‌دهد و در حیطه‌های مقدس سخت‌تر می‌شود. مثلاً شما فکر کنید ما در برابر بسم‌الله الرحمن الرحیم می‌گوئیم به نام خداوند بخشنده مهربان، و خیال مان را راحت می‌کنیم. اما چقدر روی این قضیه بحث شده که در کلمه «رحمان» جنبه رحمانیت خدا، یعنی نعمت بخشی او به همه مطرح است و در «رحیم» جنبه رحیمیت خدا، یعنی نعمت بخشی او به خواص. حالا شما می‌گویید بخشنده و مهربان. در هر دو کلمه رحمان و رحیم، هم بخشنده‌گی وجود دارد، هم مهربانی. آن بخشنده‌گی به یک گروه عام، این بخشنده‌گی به یک گروه خاص. آن مهربانی به یک گروه عام، این مهربانی به یک گروه خاص. حالا چطور این دو کلمه را ترجمه کنیم؟ گاه، به نام خداوند بخشنده بخشایش‌گر معنی کرده‌اند. واقعا در ادب فارسی ما

فهمش مشکلی نداشته باشد. چند ترجمه را زیر و رو کردم و دیدم واقعاً هیچ کدام ترجمه ساده و فارسی نیست. روی این دو کلمه، از نظر فنی تأکید می‌کنم: «ساده و فارسی». ترجمه‌های موجود فارسی نیست؛ برای این که اغلب ترجمه‌ها از ترجمه تحت‌اللفظی فراتر نرفته و همین قضیه باعث شده که ترجمه‌ها، فارسی قابل فهمی از آب در نیاید و ساده نیست؛ زیرا چنان فارسی دیرهمضمی، قاعداً ساده هم نمی‌تواند باشد این مشکل شامل همه ترجمه‌ها نمی‌شود، ولی اغلب این چنین است. حتی ترجمه‌هایی که در زمان معاصر به چاپ رسیده، گاه دچار آن چنان سختی و صعوبتی در بیان شده‌اند که مخاطب خودشان را از حیطه جوانان خوش سواد هم بالاتر برده‌اند. حق هم دارند؛ زیرا کلماتی در قرآن هست که با خیال راحت نمی‌توان مفهوم عربی اش را به فارسی برگرداند. در هر زبانی این مشکل وجود دارد. در حیطه‌های ادبی

باشد. فکر ترجمه قرآن به زبان کودکان، از حدود سال هزار و سی صد و پنجاه و سه در ذهن من ایجاد شد که اولین کارها را برای کودکان انجام می‌دادم. شاید کلام طنزآمیز مرحوم دکتر شریعتی که قرآن‌های با ترجمه غیرقابل فهم را ترجمه «مرمری» می‌خواند، مرا به این فکر انداخت که چرا ترجمه‌ها مرمری باشد و فارسی درست و حسابی نباشد. سابقه درس حوزوی و عربی‌خوانی در دانشگاه، کمی من را تشجیع می‌کرد که به این فکر بیفتم، اما فعالیت مداوم در حیطه ادبیات کودکان و نوشتن برای بچه‌ها و تلاش در ساده‌نویسی باعث شد که این قضیه از ذهن من دور شود. تا این که چهار، پنج سال قبل دو مرتبه به این فکر افتادم. روزی مورد سؤال یک نوجوان قرار گرفتم که می‌پرسید کدام ترجمه قرآن را بخوانم؟ دیدم با خاطر آسوده نمی‌توانم بگویم کدام ترجمه را بخواند تا برای



ابراهیمی:

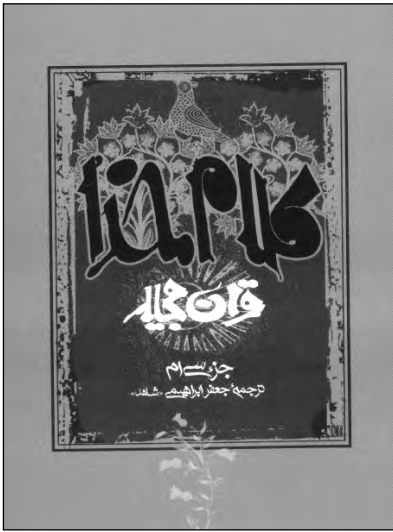
چون علاقه داشتیم که این کار جنبه ادبی هم داشته باشد و معتقد بودم که ترجمه کلام قرآن که بزرگ‌ترین اعجاز اسلام، همان کلام خداوند است، باید خیلی محکم باشد. از این نظر، فکر کردم که کمی حالت شعری به ترجمه آیه‌ها بدهم. منتهی می‌دیدم که اگر شعریش کنم، خیلی از منظوره‌های اصلی، فدای لفظ می‌شود. برای همین، مدت‌ها دنبال وزنی می‌گشتم و دنبال آهنگی که بتواند در سرتاسر جزء سی‌ام ادامه پیدا کند که پیدا هم کردم. البته، چیزی که بعداً چاپ شد، آن نبود که من کار کرده بودم

عوض شده و ما اصلاً آن لغت‌ها را برای مفاهیم مورد نظر عرب‌ها به کار نمی‌بریم. کتاب بسیار خوبی آستان قدس منتشر کرده که در آن، برابر نهادهای هر لغت قرآن را به زبان فارسی، از میان ۱۴۲ ترجمه بیرون کشیده و جلوی آن لغت نوشته و فرهنگنامه قرآنی را که کتابی چهار جلدی است، فراهم آورده. وقتی من به این فرهنگنامه مراجعه می‌کنم، می‌بینم که بعضی از کلمه‌های عربی هست در طول تاریخ که فقط یک معنی فارسی برای آن ارایه شده است مثلاً ذَهَبَ یعنی رفت. اما کلماتی هم هست که به واژه‌های مختلف‌المفهوم و حتی متضاد ترجمه شده است. وقتی به ترجمه برای کودکان و نوجوانان می‌رسیم (من در مورد کودکان حرف نمی‌زنم. هر جا صحبت هم شده گفته‌ام که ترجمه من برای نوجوانان بوده است)، کار سخت‌تر می‌شود؛ چرا که هم می‌خواهیم به فارسی سالم ترجمه کنیم، هم مفهوم را تا حد امکان برسانیم و هم به زبان ساده برگردانیم.

وقتی من این کار را شروع کردم، یکی دو مقاله، بدون این که علیه من گفته باشند، نوشته شد - شاید به این دلیل که من در مصاحبه‌ای گفته بودم که مشغول ترجمه قرآن برای نوجوانان هستم - نویسنده یکی از آن مقاله‌ها گفته بود که اصلاً قرآن را نباید ترجمه کرد. هر کس می‌خواهد بفهمد، باید عربی یاد بگیرد. یکی هم گفته بود ترجمه کردن قرآن سخت است. حالا بعضی‌ها دارند می‌گویند که می‌خواهیم برای بچه‌ها هم ترجمه‌اش کنیم. دلم می‌خواهد در این جا یک حرف غیر فنی و غیر علمی، یک حرف دلی بزنم: من خودم را نویسنده و شاعر کودکان و نوجوانان می‌دانم و نسبت به بچه‌ها مسئولیت و حساسیت دارم. معتقدم که اگر قرآن یک کتاب آسمانی است و برای هدایت آدم‌های اهل تکلیف، اهل دین، اهل ایمان یا حتی کسانی که فقط می‌خواهند از محتویاتش اطلاع پیدا کنند، نازل شده، پس این حق همه مردم، در هر سن و هر زبانی

دوست ندارد قرآن را ترجمه کند و کافر هم بشود. می‌خواهم بگویم دشواری‌های ترجمه قرآن بسیار زیاد است تا آن جا که مکتبی در مکاتب فکری اسلامی به وجود آمده که می‌گوید اصلاً نباید قرآن را ترجمه کرد. این مکتب معتقد است که این کلام، منهای این که مقدس است، منهای این که آن قدر مقدس است که حتی لمسش هم نمی‌شود کرد، اصلاً قابل ترجمه نیست. چرا که در زیر هر یک از کلمه‌های قرآن، رازی است که آن را نمی‌توان ترجمه کرد. مشکل دیگر این است که از نظر بسامد لغات، میان زبان عربی و فارسی تفاوت زیادی وجود دارد. مثلاً گاه ما برای پنج کلمه مختلف المعنی عربی، فقط یک کلمه فارسی داریم. آن‌ها برای بیان مفهومی که از پنج زاویه دید به آن نگاه شده پنج واژه دارند، اما ما همه آن‌ها را باید به یک واژه ترجمه کنیم. مثالی خارج از محدوده قرآن برای تان بگویم. در زبان عربی، برای قسمت‌های مختلف موی سر و حالت‌های مختلف آن، کلمه‌های متفاوتی وجود دارد. شعرهایی که در زبان عربی به موی معشوقه پرداخته، گویای تعدد واژه‌هایی است که در این زبان وجود دارد. گفته‌اند بیش از هفتاد کلمه در عربی هست که بیان حالت‌ها و قسمت‌های مختلف موی سر را از آن‌ها می‌شود فهمید. در حالی که در زبان فارسی، جز کلمه‌های زلف، گیسو و لفظ عمومی مو و لغت عامیانه گیس، لغت دیگری نداریم و مقلاً میان زلف و گیسو، تفاوت معنایی چندانی قائل نیستیم. در این جا نمی‌خواهم از ضعف و قوت فارسی یا عربی حرفی بزنم. منظورم بیان دشواری‌های ترجمه است. اجازه بدهید از مشکل دیگری هم حرف بزنم. می‌دانید که زبان فارسی مملو از لغت‌های عربی است. کلمه‌هایی که در زبان ما رایج‌اند و شناسنامه فارسی گرفته‌اند؛ یعنی ما آن‌ها را به عنوان لغت فارسی پذیرفته‌ایم. اما همین واژه‌ها در زبان عربی، معنی و مفهوم خاص خودشان را دارند. در حالی که در زبان فارسی، معنی‌شان

بخشاینده با بخشایش گر هیچ فرقی ندارد. اگر مترجمی گفته بخشاینده بخشایش گر، تلاش کرده که خودش را از زیر بار تفاوت معنی رحمان و رحیم بیرون بیاورد. می‌خواهم بگویم این سختی ترجمه به فارسی، به سخت شدن ترجمه‌های فارسی ربط مستقیم دارد و دلیل بر بی‌سواد مترجمان نیست. دلیل بر عدم اعتقاد مترجمین به زبان فارسی یا بی‌توجهی به مخاطبی که برایش ترجمه می‌کنند، نیست. دلایل ریشه‌دارتری دارد. دلم می‌خواهد خانم زنبقی و آقای ابراهیمی هم بحث کنند، چون در این مورد آن‌ها هم حتماً خیلی فکر کرده‌اند. می‌توانستیم در این باره گپ بزنیم. مثالی روشن بزنم: در آیات قرآن بسیاری از آیه‌ها به زبان ماضی گفته شده. در حالی که از آینده خبر می‌دهد. اگر بخواهیم تقدس کلمه‌ها را رعایت کنیم، باید مثل بعضی از قرآن‌های قبلی، آیه را به زمان ماضی و گذشته فارسی ترجمه کنیم، در حالیکه اصلاً معنی، معنی آینده است و می‌خواهد بگوید که این کار خواهد شد. قاعده‌ای در زبان عربی است که می‌گوید مضارع محقق‌الوقوع، به صورت ماضی می‌تواند بیاید، یعنی آن چه که در آینده حتماً اتفاق می‌افتد، این اجازه و امکان را دارد که به زبان ماضی گفته شود. در این جا یک سؤال دیگر پیش می‌آید: مگر عرب‌ها زمان مضارع ندارند؟ عرب‌ها در چه جاهایی زمان مضارع به کار می‌برند و در چه جاهایی لازم است مضارع را با صیغه‌های فعل ماضی بیان کنند؟ این بحث‌ها باعث می‌شود که احتیاط لازم مخصوصاً اگر همراه با ایمان و تقوی باشد. دامن ترجمه‌ها را بگیرد و حاصلش این می‌شود که ترجمه‌ها قابل فهم نمی‌شوند. مترجم مجبور می‌شود پرانتز باز کند و برای افزودن؛ و کاستن‌های خودش دست به هزار ترفند بزند و در آخر هم بگوید: «خدایا بخش». حدیثی داریم که می‌گوید «من فسّر القرآن برایه فهو کافر». یعنی کسی که قرآن را به رأی خودش تفسیر کند، کافر است. هیچ کس



رفیعی:

گاهی ممکن است با چند کلمه بتوانیم معنای آن یک واژه را برسانیم. به نظر می‌آید که اگر ما این راه کار را هم مثل هر زبان دیگری در ترجمه قرآن در نظر بگیریم، لزومی ندارد که حتماً برابر هر واژه قرآن یک واژه فارسی باشد، بلکه می‌توانیم چند واژه یا چندین واژه یا حتی یک جمله اگر لازم بود، بیاوریم

است که به راحتی با آن ارتباط برقرار کنند و پیش‌فرض درک مفاهیم قرآن - حداقل در سطح - تسلط به زبان عربی نیست. در تعریف و تفسیر عرفانی کلمه «نزول» گفته‌اند قرآن واقعیتی در عالم بالا داشته، اما پایین آمده و پایین آمده و پایین آمده - یعنی شکلش، اندازه‌اش، مخاطبش و مفاهیمش پایین آمده تا به این جا رسیده که نزول پیدا کند و در دست ما قرار بگیرد. زیرا آدم عادی، ظرفیت روبه‌رو شدن و درک قرآن نازل نشده را نداشته است. حالا آن چه در دست ما قرار گرفته، به فرض این که نازل شده آن اصل هم باشد، در هر صورت در دست ما قرار گرفته و ما حق داریم لاقلاً لایهٔ روین آن را بفهمیم. معنایش را بفهمیم. دین اسلام هم فقط برای عرب‌ها نیامده. مردم همه دنیا را در تمام اعصار مخاطب قرار داده و همه دنیا می‌خواهند از آن آگاهی پیدا کنند. پس، حق این است که قرآن ترجمه شود. من هم به عنوان یک نویسندهٔ نوجوانان، وظیفه دارم برای نوجوانان امروز که دارند قرآن حفظ می‌کنند یا مخاطب آن هستند و گاه فقط به لفظ و ظاهر و قشر آن می‌پردازند، این آخرین پیام الهی را ترجمه کنم و باید به ساده‌ترین زبان ممکن هم ترجمه کنم و برای شروع کار، ابتدا حوصله به خرج دادم و ترجمه و تفاسیر مشهور شیعی و سنی را ورق زدم تا شاید یکی را برای ساده‌نویسی انتخاب کنم. این فکر را با چند نفر از دوستانی که اهل فن بودند، در میان گذاشتم. گفتند کسی در طول تاریخ ترجمهٔ قرآن، این کار را نکرده. تو هم بدعت نگذار و خودت شروع کن. مثلاً خیلی دلم می‌خواست کشف‌الاسرار میبیدی را مآخذ قرار بدهم و آن را برای نوجوان ساده‌نویسی کنم، ولی آن چه به دست می‌آمد، دیگر کشف‌الاسرار میبیدی نمی‌توانست باشد. این بود که بضاعت کم و سواد بسیار اندک خودم را با حس مسئولیت و علاقه به بچه‌ها آمیختم و حوصلهٔ بسیار زیادی به خرج دادم تا بین ترجمه‌های متفاوت و تفسیرهای متفاوت، کاری

تطبیقی با محوریت تفسیر المیزان - انجام دهم و به ترجمهٔ قرآن برای نوجوانان بپردازم. در این ترجمه، تلاش من دو چیز بوده است: یکی این که حتماً به ساده‌ترین کلمات و عبارات ممکن ترجمه کنم و دوم این که حتماً فارسی سالم بنویسم. به این مفهوم که ترتیب جایگاه کلمه‌ها را حفظ کنم. بد نیست داخل پرانتز حرف دیگر را هم بزنم: در صنایع ادبی، صنعتی هست به نام «اعنات» یا «لزوم ما لایلزم». اعنات، یعنی خود را به رنج افکندن؛ همان لزوم ما لایلزم، یعنی لازم شمردن چیزی که لازم نیست. مثلاً شاعر با خودش تصمیم می‌گیرد که با کلمه‌های بدون نقطه شعر بگوید، مسلماً لازم نیست که شعر بدون نقطه باشد، وقتی شاعر این تصمیم را می‌گیرد، خودش را به رنج می‌اندازد. من یک نوع اعنات را در ترجمه قرآن برای خودم در نظر گرفتم و آن این بود که هم ترجمه برابر با کلمه و الفاظ اصل آیات و هم ترجمهٔ ساده شده آن هر دو فارسی سالم از کار درآید. توضیح این که: معمولاً برای این که ترجمه کاملاً تحت‌اللفظی نباشد، مترجم کلماتی از خود برای روشن‌تر شدن آیه، بر ترجمه لفظ به لفظ می‌افزاید و برای این که افزوده‌ها مشخص گردد، آن‌ها را داخل پرانتز می‌گذارد. تلاشی که من کردم و تقریباً جایی هم به آن توجه نشده، این است که من دو نوع فارسی‌نویسی کرده‌ام. یک بار آیه‌ها را به فارسی سالم ترجمه کرده‌ام و یک بار هم برای ساده‌تر شدن ترجمه، توضیحاتی در لابه‌لای ترجمه فارسی قرآن آورده‌ام. هم سعی کرده‌ام ترجمه اولیه فارسی باشد، هم ساده شده آن فارسی سالم از کار درآید؛ یعنی اگر آن کلمات افزوده شدهٔ مرا بردارید، آسیبی به ساختار فارسی ترجمه آیه‌ها نمی‌خورد و باز هم آن چه می‌ماند، فارسی سالم است و تحت‌اللفظی نیست. جمله‌بندی فارسی است، با این تفاوت که گروه سنی ترجمه بالا می‌آید. بعد از ترجمه جزء سی‌ام، پنج هزار نسخه به صورت آزمایشی منتشر شد. بسیاری از اساتید فن، لطف

کردند و ترجمه را خواندند و نظرهای خوبی به من دادند. هم چنین، تشویق‌های خیلی خوبی هم به دنبالش از طرف همین اساتید بزرگوار انجام شد. اما من دیگر توفیقی نداشتم کار را جدی ادامه بدهم. فقط توانستم آن نظرها را بگیرم و تصحیح کنم و جزء سی‌ام را نهایی و منتشر کنم. از نهایی شدهٔ جزء سی‌ام، این طور که خبر دارم، حدود سی‌صد هزار نسخه تکی چاپ و منتشر شده است. این نشان می‌داد که فقط کودکان و نوجوانان نبوده‌اند که به این ترجمه رغبت نشان داده‌اند، بلکه افرادی که فارسی و حق‌شان است که ترجمه‌شان زبان فارسی باشد، به طرف این ترجمه رفته‌اند. بعد از این استقبال، انگیزه من برای ادامهٔ ترجمه بیشتر شد. جزء اول و دوم و سوم را هم در زمانی تقریباً یک‌ساله ترجمه کردم و دادم به ویراستارش. ویراستارش آقای استاد ولی بود که خودشان از مترجمین و با سابقه‌ها در کار ویراستاری ترجمه هستند. حالا چطور شد که ایشان یک سال و نیم این سه جزء را نگه داشتند، نمی‌دانم. آخرش هم گفتند که من نمی‌توانم و نمی‌رسم ویرایش کنم. شاید نتوانستند ترجمه ساده و فارسی سالم را تحمل کنند؛ چون ایشان آدم خیلی دقیقی هستند. من یک سال دنبال ویراستار دیگر می‌گشتم که هم ورود علمی و دانشگاهی و حوزوی به قرآن داشته باشد، هم ورود به فارسی تا حدی که جملات فارسی من را به هم نزند. در آخر، آقای دکتر میرباقری را پیدا کردم. یک شب به مناسبتی، آمدند دیدن من و گفتند: من هم ترجمه‌ای در دست داشتم، اما با دیدن ترجمهٔ تو آن را رها کردم. چون آرزوی من این بود که قرآن، به صورت فارسی سالم و قابل فهم، برای مردم معمولی، نه اهل فن، ترجمه شود.

بگای: آقای رحماندوست، خسته نباشید. متشکریم از توضیحاتی که دادید. دوستان اگر موردی به نظرشان می‌رسد، طرح کنند.

سیدعلی محمد رفیعی: بسم‌الله الرحمن الرحیم.



رحماندوست:

یک کلمه را می‌توان به یک جمله

ترجمه کرد و دیگر لزومی ندارد که

این کار را سخت حساب کنیم.

نه، اگر این کار به همین راحتی بود،

در طول تاریخ شده بود

لزومی ندارد که حتماً برابر هر واژه قرآن یک واژه فارسی باشد، بلکه می‌توانیم چند واژه یا چندین واژه یا حتی یک جمله اگر لازم بود، بیاوریم. این در واقع، اضافه‌تر ترجمه به ترجمه نیست، چون در هر دو برابرند، یعنی برابر آن کلمه، یک جمله است. پس، این هم ضعف کار مترجم حساب نمی‌شود. که در برابر یک کلمه، چندین کلمه بگذارد.

رحماندوست: آقای رفیعی از کسانی بودند که بعد از این که ترجمه آزمایشی من منتشر شد، نقدی بر آن نوشت که نقد قابل استفاده‌ای بود و گویا فقط در کتاب ماه منتشر شد. از ایشان متشکرم. غیر از ایشان، دوستان دیگری مثل آقای دلشاد، آقای بهاء‌الدین خرمشاهی و خانم دکتر بهارزاده، نقدهای خوبی بر این کار نوشتند. مثلاً آقای خرمشاهی از آن‌هایی بود که هرازگاهی زنگ می‌زد و می‌گفت تو هنوز کار نمی‌کنی؟ بعد از هزار و چهارصد سال، خدا به ذهن یک نفر انداخته است که ترجمه‌ای برای نوجوانان انجام بدهد. آن وقت تو سلب نعمت از خود می‌کنی! حتی ایشان یک بار گفت: من حاضرم ماهی صد هزار تومان قرض به تو بدهم که گوشه‌ای بنشین و این کارت را تمام کنی و این برای من افتخاری بود که آقای خرمشاهی که این همه در زمینه قرآن، کار کرده، این طور تشخیص داده بودند. الان هم که آقای دکتر میرباقری دارند و ویرایش می‌کنند، هرازگاهی زنگ می‌زنند و می‌گویند کجای کار هستی؟ اما از این‌ها که بگذرم، نه در پاسخ شما، بلکه در تکمیل گفته شما چیزی عرض کنم. شما می‌گویید که یک کلمه را می‌توان به یک جمله ترجمه کرد و دیگر لزومی ندارد که این کار را سخت حساب کنیم. نه، اگر این کار به همین راحتی بود، در طول تاریخ شده بود، آن کسانی که می‌گویند فقط کلمه را باید به کلمه ترجمه کرد، خیلی پیشرفته‌تر از آن کسانی هستند که می‌گویند اصلاً نباید ترجمه کرد.

یادتان باشد که فاصله نزول قرآن به زبان عربی (عدد دقیقش یادم نیست) تا ترجمه‌اش به زبان دیگر که به احتمال زیاد همین فارسی بوده، تا فاصله آمدن انجیل و ترجمه‌اش به زبان‌های دیگر، پانصد

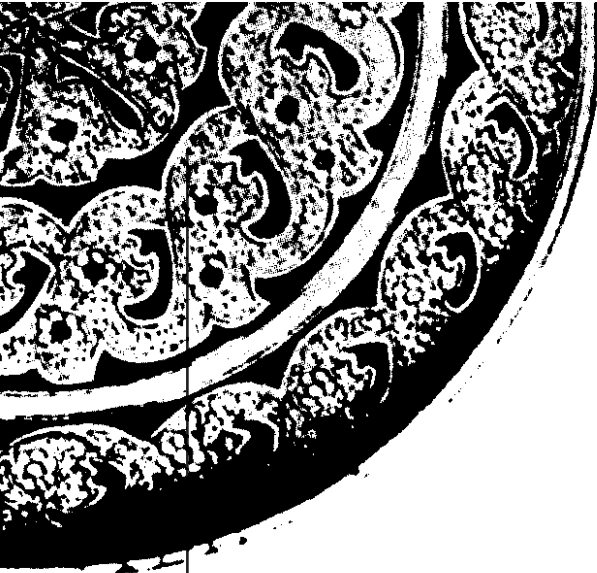
صرف و نحو مطرح شده و گفته‌اند که در این موارد خاص فعل به صورت ماضی می‌آید، اما معنی مضارع می‌دهد. مثلاً حتی وقتی می‌خواهند چیزی را تعریف کنند، زمان ماضی به کار می‌برند. بنابراین، مترجم قرآن اگر در این قضیه اطلاع داشته باشد، یعنی صرف و نحو عربی را خوب بداند، این هم برایش مشکلی نخواهد بود. این به نظر من، جزو مشکلات خاص ترجمه قرآن نیست. بحث زوایای دید را که مطرح کردید، این بحث درستی است در ترجمه قرآن، ولی نکته‌ای وجود دارد؛ این که گاهی در یک زبان واژه‌هایی هست که در ترجمه، آن واژه‌ها باید به یک جمله ترجمه شوند. گاهی ممکن است با چند کلمه بتوانیم معنای آن یک واژه را برسانیم. به نظر می‌آید که اگر ما این راه‌کار را هم مثل هر زبان دیگری در ترجمه قرآن در نظر بگیریم،

با تشکر از آقای رحماندوست...

رحماندوست: شما همان آقای رفیعی هستید که نقدی بر ترجمه آزمایشی بنده نوشته بودید؟ رفیعی: بله.

رحماندوست: خوب، خیلی متشکرم. تشکر مسبوطی هم از شما، قبلاً کرده بودم البته.

رفیعی: خواهش می‌کنم. عرض شود که بحثی طرح کردید در این که کلاً در ترجمه از هر زبانی به زبان دیگر، مشکلاتی وجود دارد و به قول معروف، ترجمه ریخت و ریزهایی دارد. در این صحبتی نیست. بنابراین، این را به عنوان یک ویژگی ترجمه قرآن نباید مطرح کنیم؛ چون در ترجمه از هر زبانی به زبان دیگر، این مشکل وجود دارد. این هم که مثالی آوردید و گفتید ماضی در زبان عربی، گاهی معنی مضارع می‌دهد، این موضوع در کتاب‌های



رحماندوست:

تلاشی که من کردم و تقریباً جایی هم به آن توجه نشده، این است که من دو نوع فارسی نویسی کرده‌ام. یک بار آیه‌ها را به فارسی سالم ترجمه کرده‌ام و یک بار هم برای ساده‌تر شدن ترجمه، توضیحاتی در لابه‌لای ترجمه فارسی قرآن آورده‌ام

و شصت سال است؛ یعنی انجیل پانصد و شصت سال دیرتر از قرآن اجازه یافت ترجمه شود. مسیحیان پانصد و شصت سال بیشتر از مسلمانان با خود کلنجار رفتند تا بپذیرند کتاب مقدس‌شان ترجمه شود. با این که در اسلام خیلی زود پذیرفته شد که قرآن ترجمه شود، هنوز هم مکتبی داریم که می‌گوید نباید ترجمه شود. علاوه بر آن (بیخشید، این جا دیگر محفل علمی است)، عده‌ای خیلی چیزها را برای خودشان اختصاصی می‌دانند. می‌گویند اصلاً به یک کودکانه‌نویس، شاعر و ترانه‌سرا چه که قرآن را ترجمه کند؟ حتماً می‌گویند بچه‌ها را چه رسد که به معنی قرآن فکر کنند. من این نمونه‌ها را دیده‌ام. تمامش این نیست که فقط برابر نهادش درست باشد. واقعیت قضیه این است که ترجمه قرآن به ده‌ها دلیل سخت است. قرآن، یعنی این که هزار و چهارصد سال پیش نازل شده، قرآن، یعنی این که کتاب مقدس میلیاردها آدم در روی زمین است. همین مقدس بودن قرآن، باعث شده که خیلی‌ها حتی به آن نزدیک نشوند، چه رسد که برای نوجوانان ترجمه شود.

پس به همین راحتی نمی‌شود گفت حالا که آن کلمه را گذاشتیم، این کلمه را بگذاریم. من در ترجمه‌ام کلمه «دلواپس» را به کار برده‌ام. برای من این کلمه قشنگ و گویا تبدیل شد به یک پروسه جایزه و تنبیه. یک عده گفتند به! بارک‌الله! عالی بود! این کلمه را هیچ کس به کار نبرده و این دلواپسی که تو به کار برده‌ای، قشنگ است. عده‌ای هم گفتند: مگر دیگران نمی‌توانستند دلواپسی را به کار ببرند. حالا که آن‌ها استفاده نکرده‌اند، شما چرا به کار بردی؟ در ترجمه قرآن، با چنین مشکلاتی روبه‌رو هستیم. اما خدا را شکر می‌کنم که آن چه بیرون آمد، وقتی به دید اهل فن رسید، من را خیلی تنبیه نکردند. دکتر شریعتی، در آغاز کتاب اسلام‌شناسی‌اش می‌گوید، دوست دارم هم‌چون طه حسین، این کتاب را به کسانی هدیه کنم که خودشان کاری نمی‌کنند و از کار کردن دیگران هم رنج می‌کشند. ما در جامعه‌مان کم نداریم کسانی که خودشان کار نمی‌کنند و از کار کردن دیگران هم رنج

می‌کشند. اگر من این جا به بزرگی از آقای میرباقری یاد می‌کنم، به این دلیل است که او به درستی کار فکر می‌کند، نه این که چه کسی انجامش می‌دهد. آن‌هایی که واقعاً دل‌شان می‌خواست کاری درست انجام شود، یا به هر کار انجام شده‌ای به دید این که می‌توان اصلاحش کرد، نگاه می‌کردند، مجموعاً به من گفتند دست درد نکند. البته، من همیشه از این که توفیق سریع‌تر کارکردن، بهتر کارکردن و بیشتر کارکردن را نداشته‌ام، رنج می‌کشم. با این که وقتی من شروع کردم، این نرم‌افزارهای قرآنی وجود نداشت و من پانزده، شانزده کتاب را روی زمین و روی میز می‌چیدم، باز می‌کردم و این را می‌خواندم و به آن مراجعه می‌کردم، اما حالا همه را در کامپیوتر ریخته‌ام و راحت به منابعم مراجعه می‌کنم، ولی باز توفیق من کم است.

بکای: خیلی متشکر. با خیرمقدم خدمت آقای ابراهیمی که با تأخیر به ما پیوستند. آقای ابراهیمی، اگر بخواهم خلاصه آن چه را گذشت، خدمت‌تان عرض کنم، کمی طولانی می‌شود. آقای رحماندوست، به تجربه‌های خودشان در ترجمه قرآن اشاره کردند و شما هم اگر لطف کنید، متشکر می‌شویم.

جعفر ابراهیمی (شاهد): من اول عذرخواهی می‌کنم از جمع؛ چون در عمرم راه‌بندانی مثل امروز ندیده بودم! به هر حال، گرفتار شدیم و دیر شد. البته به قول سعدی، اگر غیر از این بودی، عجب بودی! چون ما همیشه کمی دیر می‌رسیم و گزیری نیست.

رحماندوست: این را قبلاً گفتند. قبل از ورود شما اعلام شد که شما معمولاً دیر می‌آید.

ابراهیمی: به هر حال، معمولاً میزگرد باید گرد باشد و هیچ وقت هم گرد نیست و در عین حال، دلاورها را باید دور خود جمع کند که من خودم را دلاور نمی‌دانم و این را از این جهت می‌گویم که برای خودم مفری بگذارم که اگر دوستان خواستند محاکمه‌ام کنند، از حالا خودم را تبرئه کرده باشم. اول بگویم که من قرآن را اصلاً ترجمه نکرده‌ام و ادعای ترجمه هم نداشتم. زبان عربی هم

نمی‌دانم هرچند با زبان قرآن، مثل بسیاری دیگر آشنایی‌هایی دارم. در مقدمه کتاب هم نوشتم که بعضی‌ها ناراحت شده بودند. من فکر می‌کنم زبان عربی، با زبان قرآن برای ما ایرانی‌ها و فارسی‌زبان‌ها یکی نیست. ما بیشتر کلمه‌های عربی را از قرآن گرفته‌ایم و نه از زبان عربی. مثلاً در مورد کلمه عَبَسَ، به نوجوانان فهمانده‌ام که ما عبوس را داریم. شاید تصویر ناشر بود که عنوان ترجمه را روی کتاب زده بود و البته، ایشان هم دلایلی داشت که به من پیشنهاد کرد و من هم دلایلی داشتم که پذیرفتم و نظر هر دوی ما این بود که اصلاً با وجود این همه ترجمه و تفسیرهایی که وجود دارد، کسی اگر ادعا کند که من قرآن را ترجمه کرده‌ام، ادعای خیلی بزرگی است. هر اهل قلمی که معتقد باشد، می‌تواند مراجعه کند. منتهی باید علاقه داشته باشد و به همه تفاسیر و ترجمه‌ها مراجعه کند. بعد به آن زبانی که خودش بلد است و به آن نوع زبانی که خودش مناسب می‌داند برای کودکان و نوجوانان، ترجمه کند. ناشر به من پیشنهاد کرد که آقای رحماندوست ترجمه قرآن را برای کودکان - برای بچه‌های دبستان و اوایل راهنمایی - انجام داده‌اند. شما هم بد نیست جزء سی‌ام را برای اواخر دوره راهنمایی و دبیرستان ترجمه کنید و به هر حال، این کار شروع شد و من چون علاقه داشتم که این کار جنبه ادبی هم داشته باشد و معتقد بودم که ترجمه کلام قرآن که بزرگ‌ترین اعجاز اسلام، همان کلام خداوند است، باید خیلی محکم باشد. از این نظر، فکر کردم که کمی حالت شعری به ترجمه آیه‌ها بدهم. منتهی می‌دیدم که اگر شعریش کنم، خیلی از منظوره‌های اصلی، فدای لفظ می‌شود. برای همین، مدت‌ها دنبال وزنی می‌گشتم و دنبال آهنگی که بتواند در سرتاسر جزء سی‌ام ادامه پیدا کند که پیدا هم کردم. البته، چیزی که بعداً چاپ شد، آن نبود که من کار کرده بودم. خیلی واقعاً زحمت کشیدم روی این کار؛ مثل آقای رحماندوست. اتاقم را از تفاسیر و ترجمه‌های گوناگون پر می‌کردم و یکی یکی ترجمه‌ها و تفاسیر را با هم مقابله می‌کردم. و همین طور کلمه‌ها را. البته، شناختی هم روی ریشه‌یابی



ابراهیمی:

سعی داشتیم که برای هر کلمه‌ای معادل فارسی پیدا کنیم. البته نه از خودم، بلکه از تفاسیری که موجود بود و از کتاب‌های لغتی که داشتیم و از این طرف و آن طرف جمع کرده بودم. در مواردی هم عمداً معادلی را که از عربی وارد فارسی شده، آوردیم به همراه معادل فارسی خالص آن که خواننده شباهت علم قرآنی و کلمه عربی فارسی شده را دریابد

داشتم و دوست داشتم که بدانم معنای کلمه‌ها چیست و خیلی سعی می‌کردم تا به آن معانی می‌رسیدم و از این نظر، خوب شده است. منتهی به لحاظ هدفی که اول داشتم که کلام ترجمه محکم باشد و در عین حال ساده برای نوجوانان، به هم ریخت و مجبور شدم که خیلی چیزها را دوباره عوض کنم و در مواردی هم برای این که وزن درست بشود، مجبور شدم از اعراب استفاده بکنم و از ویترگول‌های بیش از اندازه که بعضی از دوستان که نقد کرده بودند، به این قضیه ایراد داشتند. البته، من در متن فارسی هم وقتی داستانی می‌نویسم یا متنی می‌نویسم، خیلی از ویترگول استفاده می‌کنم و این عادتی است که نوشتن برای کودکان سن پایین، به نویسنده می‌دهد. هم چنین، دیدم که افراد صاحب‌نظر و صاحب نام، این کار را می‌کنند؛ مثلاً از جمله استاد نجف دریابندری. من دیدم که ایشان در آثارش، کسره را در مواردی برای بهتر خواننده شدن می‌گذارند و یا از ویترگول زیاد استفاده می‌کنند و چیزهایی از این قبیل.

من هم چنین رویه‌ای را در کتاب خودم در پیش گرفته بودم و از همان ابتدا، سعی داشتم که برای هر کلمه‌ای معادل فارسی پیدا کنیم. البته نه از خودم، بلکه از تفاسیری که موجود بود و از کتاب‌های لغتی که داشتیم و از این طرف و آن طرف جمع کرده بودم. در مواردی هم عمداً معادلی را که از عربی وارد فارسی شده، آوردیم به همراه معادل فارسی خالص آن که خواننده شباهت علم قرآنی و کلمه عربی فارسی شده را دریابد. حتی کلام‌الله را کلام خدا آوردیم و به جای قرآن کریم، قرآن مجید گذاشتیم. به این دلیل که قرآن مجید را علماء، به‌خصوص علمای شیعه، به کار می‌برند و قرآن کریم، اطلاق عام‌تر آن است و عوام بیشتر به کار می‌برند. من همیشه دیده‌ام که بچه‌ها وقتی می‌خواهند قسم بخورند، می‌گویند به قرآن مجید و نمی‌گویند به قرآن کریم. حتی به این هم توجه داشتیم که اسم کتاب هم قرآن مجید بیاید. یا کلماتی مثل پیل‌یاران، به جای اصحاب فیل. یکی از دوستانی که این کتاب را نقد کرده، نوشته بود که این کلمه، کلمه‌ای من درآوردی

شدم که قبلاً ناشر صفحه‌آرایی را آورده که رویش کار کرده و خط احمد نی‌ریزی را تقطیع و آیات را طوری صفحه‌آرایی کرده که حتی یک آیه کوتاه، گاهی در چندین سطر آمده است. فکری که قبلاً داشتم (مثل آقای رحماندوست)، این بود که یک آیه یا دو آیه را گاهی برای این که بتوانم معنی را فدا نکنم، جلوی یک آیه یا دو آیه، آیه آورده بودم. برای این که به زیبایی کلام لطمه نخورد. آن جاهایی که نیاز به توضیح داشت، در زیرنویس آوردیم. آقای رحماندوست هم در کتاب‌شان، در بعضی جاها در پراکنش آوردند (برای کودکان واقعاً این گونه بهتر است). برای نوجوانان، من احساس کردم که این کار اگر در زیرنویس انجام بگیرد، بهتر است و بعضی جاها که احتیاج به توضیح داشت، در زیرنویس آوردیم. و به هر حال، متن عربی قرآن را قبلاً صفحه‌آرایی کرده بودند. وقتی آمدند ترجمه را مطابقت دهند دیدند جور در نمی‌آید. و جای معنی کلمه‌ها پس و پیش می‌شود. بعد دوباره به من دادندش که براساس همان صفحه‌آرایی، ترجمه را اصلاح کنیم. این جا دیگر واقعاً خودم هم متوجه شدم که خیلی هم عربی‌ام ضعیف نیست؛ چون مجبور شدم براساس همان کلمه‌هایی که زیر هم آمده بود و در حقیقت در نصف صفحه آمده بود، کلمه به کلمه، معنی‌ها را جلوی آن بیاورم. در عین حال که زیبایی جمله‌ها خیلی به هم نخورد و کلمه‌ها خیلی پس و پیش نشوند و خلاف زبان فارسی هم نباشد. به هر حال، تا حدودی تلاش کردم، اما یک مقدار از قوت ترجمه کاسته شد. منتهی این کار محسناً دیگری پیدا کرد و آن، این است که بچه‌ها می‌توانند به راحتی در مقابل هر کلمه، فارسی آن را ببینند. در واقع ترجمه با آن که تحت‌اللفظی نیست، اما در موارد بسیاری، معنی فارسی هر کلمه عربی در زیر همان کلمه‌ها آمده است. مثلاً وقتی «افواج» می‌آید، جلوی آن «گروه گروه» یا «دسته دسته» می‌آید و نوجوان می‌فهمد که افواج، از همان کلمه فوج یا دسته گرفته شده و خیلی راحت می‌تواند معنی کلمات را یاد بگیرد و این چیزی بود که من از دوران نوجوانی به آن علاقه

کلمات داشتم و از قدیم به آن علاقه‌مند بودم. این را باید اول می‌گفتم که در سال چهل و پنج یا چهل و شش، کتاب تفسیری به دست من افتاد که کار خیلی تازه و گیرایی بود برای من. جالب بود و کار تازه‌ای کرده بود شخصی به نام نوبخت؛ به گمانم حبیب‌الله نوبخت. بعضی‌ها از این تفسیر بد گفته و بعضی‌ها خیلی تمجید کرده بودند. از جمله آیت‌الله کمره‌ای مقدمه‌ای بر آن نوشته بود. دانشگاه الازهر مصر هم از این کتاب تقدیر کرده بود. به هر حال، من آن موقع‌ها آن کتاب را خوانده بودم و از آن خوشم آمده بود. کتاب در دو جلد چاپ شده بود. و جلد سومش قرار بود دربیاید که من ندیدم. به هر حال، جلد اول و دوم آن بیشتر راجع به معنی خود کلمه‌های قرآن بود؛ کلمه‌هایی که در قرآن به کار رفته. بعضی‌ها معتقدند که قرآن از کلمه قرائت و بعضی‌ها هم معتقدند از قرین (نزدیک شدن به هم) گرفته شده است. مثال‌هایی هم از قرآن می‌آورد که مثلاً خداوند در قرآن می‌گوید هیچ خشک و تری نیست که در قرآن یافت نشود و در کنار هم نباید؛ یعنی جمع شدن و کنار هم قرار گرفتن همه موضوعاتی که برای زندگی انسان لازم است در قرآن یا مثلاً راجع به ملک و مالک. بحث‌هایی از این قبیل که مثلاً بعضی‌ها معتقدند که مالک یوم‌الدین درست است و بعضی‌ها می‌گویند ملک یوم‌الدین که آن جا بحث‌های خیلی منطقی می‌کرد و ثابت می‌کرد که مالک درست‌تر است و فرق مالک و ملک را روشن می‌کرد که مالک یک کلمه عربی است، ولی ملک کلمه‌ای است که بعداً وارد زبان عربی شده و جزو کلمه‌های دخیل در عربی است و ریشه‌اش عربی نیست. بعضی‌ها به این دلیل می‌گفتند مالک و ملک فرقی ندارند که پیامبر وقتی برای پادشاه ایران و قیصر روم و فرمانروای مصر نامه می‌نوشت، برای بعضی‌ها مالک نوشته بود و برای بعضی ملک و این‌ها فکر کرده بودند که فرقی با هم ندارد. برای شاه ایران، ملک نوشته بود و برای حاکم مصر مالک؛ یعنی صاحب مصر. چیزهایی از این قبیل که من در مقدمه کتابم به آن‌ها اشاره کردم. وقتی این کتاب را کار کردم و تمام شد، متوجه



رحماندوست:

اگر قرآن یک کتاب آسمانی است و برای هدایت آدم‌های اهل تکلیف، اهل دین، اهل ایمان یا حتی کسانی که فقط می‌خواهند از محتویاتش اطلاع پیدا کنند، نازل شده، پس این حق همه مردم، در هر سن و هر زبانی است که به راحتی با آن ارتباط برقرار کنند

سیزده سالگی که بر حسب تصادف قرآن را باز کردم و متوجه شدم قرآنی را باز کرده‌ام که در صفحه مقابل، ترجمه فارسی دارد. معمولاً قرآن‌هایی که بود، فقط عربی بود. هیچ وقت تعجبم را از آن شب فراموش نمی‌کنم که مگر چنین چیزی هم می‌شود و بعد شروع به خواندن فارسی کردم. از طرف دیگر، خیلی شور و شوق داشتم؛ به خاطر این که انگار خبر عجیب و غریبی به من رسیده بود که از قرآن به جز سر سفره هفت سین و به جز همراه مسافر کردن و این‌ها، استفاده دیگری هم می‌شود کرد. مثل این که قرآن با من حرف می‌زند. شاید به نظر شما این اتفاق ساده‌ای باشد، ولی این اتفاق به همین سادگی باعث شد که من با این که رشته تحصیلی‌ام تجربی بود و اصلاً به علوم طبیعی بسیار علاقه‌مند بودم، این‌انگیزه در من آن قدر قوی شد که رشته ادبیات عرب را در دانشگاه انتخاب کردم. فقط برای این که کنج‌کاو بودم که بتوانم خودم قرآن را بخوانم و به ترجمه نیاز نداشته باشم؛ چون فکر می‌کردم ترجمه نمی‌تواند به من کمک کند. این درست است که این تجربه، تجربه یک نوجوان قدیمی است، ولی فکر می‌کنم همین الان هم بچه‌های ما این تجربه را دارند. همانطور که شما اشاره کردید، این تشویق بچه‌ها برای حفظ قرآن واقعاً جای خودش را دارد، ولی تعمق در مفاهیم قرآنی، اصلاً یک چیز دیگر است و با خودش فرهنگ می‌آورد. با خودش آداب و تربیت می‌آورد و با خودش ادب خودش را می‌آورد و زندگی بچه‌ها را متحول می‌کند. و این دو (حفظ قرآن و تعمق در مفاهیم قرآن) مطلقاً با هم قابل قیاس نیستند. این است که من فکر می‌کنم که طبق همان آیه شریفه که «السابقون والسابقون اولئک المقربون»، تمام کسانی که در این راه‌ها پیش گام هستند و آغازگرند، حتماً راه پرفراز و نشیبی را طی می‌کنند؛ هم از بابت سختی خود کار و هم از بابت خار مغیالی که بر سر راهشان در می‌آید. این مسائل کاملاً برای من و امثال من و دیگرانی که بعدها مخاطب شما خواهند بود، قابل درک است. این طور نیست که مخاطب شما متوجه نشود. بنابراین، اجر کار شما سر جایش باقی است. من

وقتی من مطالعه می‌کردم، خیلی حرف‌ها در تفاسیر بود و بعضی از مفسرین، داستان‌هایی هم می‌آوردند برای فهم بهتر ترجمه‌ها که واقعاً بیان کردنی و شیرین بود که چون جای آن در کتاب من نبود، نمی‌توانستم بی‌اورم. کار دیگری که دوست داشتم برای این کتاب انجام بدهم و می‌شود گفت به طور ابرتر انجام دادم، استفاده شاعران قدیم از آیه‌های قرآنی و الهام از آیات قرآن بود که چون وقت کم بود، فقط سراغ چند شاعر توانستم بروم، مثل مولوی و حافظ و سعدی و نظامی و... و نتوانستم و فرصت نکردم که بیشتر ذوایق را ورق بزنم و اشعار را بخوانم و مثال‌ها را در بیاورم. هم‌چنین، سعی کردم تمام موضوعاتی را که به سوره و آیات هر سوره مربوط است، در زیرنویس بیاورم و معنی بعضی کلمات را گاهی مناسب می‌دیدم که به صورت همان کلمه‌های عربی به کار ببرم؛ چون زیباتر بود و برای همین، معنی را در زیرنویس می‌آوردم. و خیلی چیزهای دیگر که چون دیر آمد، وقتتان را زیاد نمی‌گیرم. اگر سئوالی داشته باشید، در خدمت‌تان هستم.

فرزانه اخوت: من آقای رحماندوست را که دیدم، دو خاطره برایم تداعی شد که حیفم آمد که در این جا به آن‌ها اشاره نکنم. اول این که هیچ وقت خاطره آن شعر «یک هفته لقی بود دندان مقداد»، یاد نمی‌رود به این علت که این شعر که به زبان خیلی ساده کودکانه گفته شده، برای من و بچه‌هایم خاطره شد. برای این که بچه من در مدرسه، دیده بود که دوستش از افتادن دندانش در سن هفت سالگی چقدر وحشت‌زده شده بود. در حالی که خودش این تجربه را با همین شعر شما، خیلی خوب از سر گذرانده بود. زمانی که این اتفاق برای او افتاد، من قبلاً این شعر را برایش خوانده بودم و آن را حفظ بود. بنابراین، افتادن دندان و دیدن کمی خون برایش جالب هم بود. می‌خواهم بگویم که گاهی این اشعار، از حالت ادبی خاص یا تفریحی خارج می‌شود و وارد زندگی و خاطره کودکی بچه‌ها می‌شوند. یکی این و دوم، این کاری که شما کردید، من را به یاد نوجوانی خودم انداخت؛ سن دوازده -

است. در حالی که مرحوم آیت‌الله طالقانی، در ترجمه جزء سی‌ام، این را در «پرتوی از قرآن» استفاده کرده است. پیل‌یاران، همان اصحاب فیل است و من احساس می‌کردم که می‌شود همان اصحاب فیل را به کار برد. نه این که بچه‌ها نفهمند، حتماً نوجوانان می‌فهمند، ولی وقتی می‌گوییم اصحاب فیل، ذهن نوجوانان به سراغ اسم آن سوره می‌رود یا ذهنیتی که از قبل دارند و خیلی به معنای کلمه فکر نمی‌کنند. ولی وقتی بگوییم پیل‌یاران، هم کلمه تازه‌ای یاد می‌گیرند و هم به مفهوم اصلی این ترکیب فکر می‌کنند. به هر حال، این تجربه‌ای بود که انجام شد که اول آقای رحماندوست جسارت به خرج داد و من هم جسور شدم که چنین کاری را کردم و پشیمان نیستم. به این دلیل که شاید قبل از انقلاب، هیچ کس جرأت نمی‌کرد چنین کارهایی برای کودکان و نوجوانان انجام دهد. حتی برای بزرگسالان هم کار مشکلی بود. حتی نوشتن در مورد زندگی ائمه و زندگی پیامبر و شعر گفتن در مورد این بزرگان، کار خیلی سختی بود و اصلاً ممنوع بود. افراد، خودشان برای خودشان قدغن کرده بودند. همین که این طلسم شکسته شد و کار شد، من واقعاً خوشحالم. به این دلیل که وقتی قرآن را باز می‌کنم، یا در نوجوانی هم وقتی قرآن را باز می‌کردم، واقعاً برای من سنگین بود: مخصوصاً بعضی از ترجمه‌ها که تحت‌اللفظی بود و خواننده معنی را نمی‌فهمید و بیشتر به خواندن خود کلام قرآن توجه داشت تا به ترجمه‌ها. ولی بعد از انقلاب، بعضی قرآن‌ها را دیده‌ام که هم ترجمه‌شان ساده است و هم جنبه ادبی دارند و همین باعث شده که خواننده دلش می‌خواهد ترجمه قرآن را هم بخواند. از این نظر، معتقدم که برای کودکان و نوجوانان، واقعاً ترجمه قرآن خاص خودشان لازم است. البته، بعدها که کارهای خانم زینبی را دیدم، احساس کردم که برای کودکان بخصوص کارهای این گونه، شاید مناسب‌تر باشد، نسبت به کاری که من کردم. به دلیل این که دست مترجم بازتر است و می‌تواند از بازنویسی‌های خوبی استفاده کند و داستان‌های خاص قرآن را بنویسد براساس آیات.



خواستیم این را توضیح بدهم و یک سؤال هم داشتم که شما با کلماتی مثل «معراج» و «سدره المنتهی» چه می‌کنید؟ متشکرم.

رحماندوست: خیلی ممنون از این دو خاطره‌ای که گفتید. با این که من خیلی از زندگی مایوس نشده‌ام، ولی با این حرف‌هایی که زدید، امیدوار شدم که باز هم می‌شود کار کرد.

ببینید، فقط جریان سدره المنتهی یا معراج نیست. من اتفاقاً طرح یک رمان درباره معراج را هم در دست کار دارم که به خیال خودم به سبب ترجمه کلمه معراج، اسمش را گذاشته بودم «سفر آسمانی». بعد دیدم که «سفر آسمانی»، اصلاً آن مفهومی را که من از معراج در نظر دارم، آن فانتزی و آن پیچیدگی خیالی را که در آن سفر هست، نمی‌رساند. فقط این کلمه‌ها نیست. یکی از دلایل گیر کردن من در ترجمه و کم بودن حاصل کارم، این است که به مفاهیمی برخورد می‌کنم و با خودم می‌گویم: با این مفهوم چه کنم؟ به احکامی برخورد می‌کنم که باید از خود بپرسم، با توجه به این که مخاطب من حداکثر پانزده ساله است، این حکم را چگونه بیان کنم؟ همه احکام قرآنی، روزه و نماز و زکات نیست که بتوان راحت گفت. خیلی چیزها در قرآن هست که ظاهراً نمی‌شود به وضوح برای نوجوانان بیان کرد. اگر در دوره بعضی از وزرای ارشاد بود، شاید قرآن را هم سانسور می‌کردند. ببینید، من الان نمی‌توانم بگویم چه کار دارم می‌کنم. فقط می‌گویم گاهی شده در ترجمه یک آیه یک روز، دو روز، سه روز تلاش کرده‌ام تا بتوانم یک جمله مناسب جایگزین کنم. گاهی هم سه، چهار، پنج، شش آیه را در یک شب کار می‌کنم. وقتی دارم کار می‌کنم، به خیلی دشواری‌های زیاد برمی‌خورم. نمی‌توانم الان فی‌المجلس به شما جواب بدهم که چه کار می‌کنم و برای این مشکلات چه فکری کرده‌ام. مشکلی که پیش می‌آید، آن قدر با خودم و منابعم کلنجار

می‌روم تا حلش کنم. فقط دعا کنید که توفیقش را پیدا کنم.

بکایی: سؤال من هم برمی‌گردد به همین مطلب. واقعیتش را بخواهید، اگر ذهنم یاری کند، اولین کسی که دنبال فقه‌اللغه عربی رفت، حسن بصری بود، یک ایرانی در قرون نخست و آن طور که می‌گویند، رفت و سال‌ها در بادیه‌ها و بیابان‌های عرب نشست و نگاه کرد تا ببیند عرب، وقتی مثلاً واژه جمل را به کار می‌برد، اشاره‌اش دقیقاً به چه است. فقه‌اللغه و سرالعریبه حاصل این تلاش او شد. این نشانه نیاز است و البته، از ابتدا هم این نیاز از ایرانی‌ها شروع شده و الان هم در ایرانی‌ها ادامه دارد. مسئله بعدی، در واقع جوشش زبان فارسی در قرون سوم، چهارم، و پنجم است و آن فارسی ساده روان پرتوانی که مثلاً از فعل گرفت، در گرفت و برگرفت و سرگرفت با انواع پسوندها و پیشوندها استفاده‌های متعدد می‌کرد. زبان، امروز، این توان‌ها را ندارد. زبان ما امروز، زبانی است که یک مقدار حرکت کردنش، سخت است. آن نیاز از این طرف، این سختی زبان فارسی از طرف دیگر و متن ثابتی که به نام قرآن است، شما چگونه از بیراهه‌های واژه‌گزینی عبور می‌کنید؟ با این به قول خودتان سخت‌گیری‌هایی که بعضی وقت‌ها داشتید.

ابراهیمی: البته، تفسیر قرآن از سال سیزدهم هجری شروع شده بود، ولی همان طور که اشاره کردید، حسن بصری برای اولین بار و به طور جدی پس از پایان قرن اول، این کار را شروع کرد.

رحماندوست: بله، زبان گذشته ما خیلی پرتوان‌تر بوده. شما به پیشوند و پسوند اشاره کردید. مرحوم دکتر حسابدی، یک روز بحثی با من می‌کردند در مورد میانوندها و این که میانوندهای فراموش شده، چقدر توانایی به زبان ما می‌داده است.

و اما حالا چطور از پس این مشکل برمی‌آییم؟ من به دو راز در این باره معتقد هستم. یکی «خود

راه بگویدت که چون باید رفت» و واقعاً هم می‌گوید. وقتی من تلاش می‌کنم و می‌گردم، بالاخره پیدا می‌کنم. گاهی جرعه‌هایی به ذهنم می‌رسد که مال من نیست، هدیه است و همین جرعه مشکلم را حل می‌کند. چنین جرعه‌هایی که به ذهن کم‌توان من می‌رسد، حس می‌کنم هدیه‌ای از بچه‌ها و خدای بچه‌های پاک گرفته‌ام. دوم این که من پذیرفته‌ام که توانایی و سواد بسیار محدودی دارم. من وقتی اعتقاد پیدا کردم که بی‌سواد هستم و آن مقدار زبان عربی که بلدم و آن مقدار فارسی که بلد هستم، به دردم نمی‌خورد، مجبور می‌شوم که خیلی جست‌وجو کنم. منابعی که به من می‌گوید چه واژه‌هایی را در برابر یک کلمه می‌شود گذاشت، در خانه من کم نیست. بعضی وقت‌ها از تلفیق آن‌ها یک اتفاق جدید می‌افتد. این است که کار ترجمه را خیلی کند انجام می‌دهم. خیلی‌ها هم اصرار دارند که عجله کن. این هم که عجله نمی‌کنم، دلیل بر این نیست که نمی‌خواهم ترجمه‌ام زود منتشر شود. به علاوه، گرفتاری‌های زندگی سر جای خودش هست؛ تا حال ترجمه نداشته باشم، ترجمه نمی‌کنم. آن حال لازم، به اضافه باور به این که انسان باید به یادداشت‌ها متکی باشد، نه به ذهن و سواد شخصی خودش، خیلی از مشکلات را حل می‌کند.

الهام ملک‌پور: سؤالی را که برایم پیش آمده، می‌خواهم به شکل یک خاطره یا یک تجربه شخصی مطرح کنم. زمانی که من قرآن را در حکم یک کتاب دیدم که باید در آن کنجکاو می‌کنم و باید در موردش فکر کنم، چهارده - پانزده سال بیشتر نداشتم و قبل از این که سراغ قرآن بروم، متأسفانه یا خوشبختانه، به دنبال فلسفه غرب رفتم. یک سری از کارها را خوانده بودم. مثلاً نظریه دریدا را در مورد کلمات و سابق‌شان خوانده بودم و وقتی که مثلاً به آیه‌ای مثل آیه سی و چهارم سوره نساء برمی‌خورم و می‌بینم که چنین مطلبی را ارائه



را خدا گفته است، ترجمه می‌کنم. مطمئن هستم که تاثیر منفی اجتماعی و تربیتی هم نمی‌گذارد؛ چرا که کلام، کلام خداست.

شهناز خانلو: عرض کنم خدمت شما، آن چیزی که ما از اسلام و قرآن می‌دانیم، این است که همه بندگان خدا مخاطبش هستند. چهارده ساله و پانزده ساله و بیست ساله و به بالا و به پایین نداریم، همه هستند. بنابراین، همه حق دارند این را بفهمند. ما مسلمانیم و درست است که قرآن به زبان عربی آمده، ولی ما حق داریم به زبان شیرین فارسی یا حتی به زبان شیرین ترکی، این را یاد بگیریم و بتوانیم بخوانیم و بفهمیم. چرا باید راه بنیان ایجاد کنند؟ چرا باید ترافیک جلوی اسلام را بگیرد؟ شما نگذارید. حالا که شروع کردید، رها نکنید و از ترافیک عبور کنید. آقای ابراهیمی، حالا که شروع کردید، نگذارید جلوی شما را بگیرند. من واقعاً فکر می‌کنم بچه‌های ما حق دارند قرآن را به آن زبانی که می‌فهمند، هر زبانی که دارند و به هر زبانی که درست می‌فهمند، شیرین می‌فهمند، لذت می‌برند از آن، بخوانند. شما مگر مجبورید که حتماً نعل به نعل کار کنید؛ یعنی باید حتماً جمله به جمله این‌ها را کنار هم قرار بدهید؟ آیا نمی‌توان راه حل دیگری پیدا کرد؟ آقای رحماندوست، بگردید دنبال چنین راه حل‌هایی.

رحماندوست: من دارم برای کودکان این کار را می‌کنم. من نگفتم که کسی جلوی کار ما را گرفته است. هیچ کس جلوی ما را نگرفته است. واقعیتش این است.

خانلو: نقدهایی که می‌شود، چیزهایی که می‌گویند...

رحماندوست: خب، نقد باید باشد.

خانلو: نقدهای سازنده خیلی عالی است، ولی نقدهایی هستند که نقد می‌کنند در مورد شخصیت آدم‌ها.

کرده باشیم؟ متشکریم.

رحماندوست: ببینید، شما مسائل متفاوتی را به یک موضوع بر می‌گردانید. اگر شما در ترجمه قرآن هم باین مسائل رو به رو نشوید، ممکن است پای منبر، با این قضایا در گیر شوید. یک حرف خیلی روستایی در این باره دارم: یا قرآن برای به قول شما، چهارده پانزده ساله‌ها هم آمده و آن‌ها را مخاطب خودش قرار داده است یا نه. اگر داده، پس باید بفهمند و باید بخوانند. اگر قرار نداده، پس چرا این همه آن‌ها را اذیت می‌کنیم و می‌گوییم شما مخاطب قرآن هستید. واقعیت این است که آستانه زشت و زیبا، به نسبت گذشته‌ها در جامعه ما تغییر کلی پیدا کرده است به مثوی مراجع‌های کنید: مثوی یک کتاب مقدس و بزرگ است. در یک دوره‌ای در وزارت ارشاد، بحث سانسور مثوی مولوی هم مطرح شده بود. همان گونه که بخشی از اثر عبید زاکانی را حذف کردند. خلاصه افکاری بود و هست که آستانه زشت‌شماری را به متون جهانی ما هم کشیده. شما در مثوی مولوی، عبارات، کلمات، ارتباطات و داستان‌هایی می‌خوانید که ظاهراً عده‌ای عقیده دارند نباید از آن‌ها حرف زد. بگذارید برای درک این تغییر آستانه، مثالی بزنم و آن‌هایی که اهل سردسیر هستند، بهتر این حرف‌ها را می‌فهمند. ما که شبانه روز مجبور بودیم در یک خانه حبس شویم و پای کرسی بنشینیم و به حرف‌ها یا قصه‌های پدربزرگ و مادربزرگمان گوش بدهیم، حرف‌ها و قصه‌هایی را می‌شنیدیم که الان اگر من بخوام آن حرف‌ها را به بچه‌ها بگویم، متهم می‌شوم که خلاف عفت و ادب عمل کرده‌ام. آنها می‌گفتند و می‌خندیدیم و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتاد. نژم‌های جامعه به هم خورده است. معلوم نیست این نژم‌هایی که ما داریم، درست باشد. شاید همان گونه صحبت کردن، درست باشد. به همین دلیل، من که جایگاه خدا را اشغال نکرده‌ام، آن چه

می‌دهد که «مردان را بر زنان حقی است» و الی آخر، این بر من گران آمد در سن چهاره پانزده سالگی. من دقیقاً دو هفته حیران این مسئله بودم و بعد که دیدم راه به جایی نمی‌برم، با خودم فکر کردم که شاید در آینده این را بفهمم. به هر حال، توکل کردم و این را جزء رازهای زندگی ام گذاشتم. یا آن جا که موکداً خداوند تأکید می‌کند که «و خدای راست پروردگار آسمان‌ها و زمین» و در جاهایی که محدوده‌مان را فقط زمین تشکیل می‌دهد، لفظ سماء به کار برده می‌شود نه جمع سماوات. این یکی از نکات خیلی مهم برای من بود. یا ما مثلاً در سوره‌های جزء پانزده، اگر اشتباه نکنم، تکامل وراثتی هم داریم: «اول موجودات خزیندند. بعد دو پا عنایت کردیم. بعد چهار تا شد». در قرآن قدیمی خانه‌ما، آن قدر این ترجمه بد صورت گرفته بود که من بعد از سال‌ها، الان که ترجمه آقای فولادوند را می‌خوانم، خیلی بهتر می‌توانم با آن کنار بیایم. چندجا هم سؤال کردم که این چه موردی است. خیلی از تفسیرها را نگاه کردم. مثلاً در تفسیر «نمونه»، در مورد همین سماوات، هیچ مآخدی نداشتیم. ضمن این که توضیحی می‌دهد که آسمان‌های هفت گانه. ببینید، ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که یک سری پیش فرض‌ها در ذهن مان جا افتاده است. یک سری آیات مثل آیات اواخر سوره نور، برای آدم گران تمام می‌شود تفکر در موردشان و کلنجار رفتن با آن‌ها. اگر هم خیلی مُصر باشیم. ضربه‌هایی به ما می‌زند که یا باید به نفع دین کنار بیاییم یا به نفع یک سری تجربیات خودمان. اگر چه من معتقدم که همان پیش فرض‌های ما از دین، یک سری مشکلات را به وجود می‌آورد در فهم ما از قرآن. به هر حال، سؤال این است که ما با چنین مواردی، با یک سری مسائل که فکر نوجوان هنوز درگیر آن نشده است، چطور می‌توانیم در ترجمه قرآن برای نوجوانان، برای این قشر کاری



ابراهیمی: نقدها اگر راجع به متن باشد، خوب است. یکی از دوستان در نقدی که بر کار من نوشته بود، مقدمه را فقط نقد کرده بود. حتی کلماتی را از من ایراد گرفته بودند که من احساس کردم هیچ ربطی به اصل موضوع که ترجمه قرآن است، ندارد. مثلاً نوشته بودم دیوان حافظ و بعد در پراگماتیک نوشته بودم لسان‌الغیب که این لسان‌الغیب هم به حافظ برمی‌گردد و هم به دیوانش. ایشان نوشته بودند که مترجم هنوز نمی‌داند که لسان‌الغیب، لقبی است که بعداً به حافظ داده شده است؛ به دیوانش و نه به خودش. در حالی که در جامعه ما اصلاً حافظ و دیوانش فرقی با هم ندارند. می‌گویند حافظ خوانی می‌کنیم، فال حافظ می‌گیریم و نمی‌گویند فال دیوان حافظ می‌گیریم یا دیوان حافظ می‌خوانیم. معمولاً لسان‌الغیب همان دیوان اوست و دیوان او خود او. ایرادهای این چینی گرفته بودند که کمکی به خود من نمی‌کرد که بعداً در ترجمه خود، تجدید نظر بکنم. در مورد نکته‌ای که شما گفتید راجع به زبان‌ها، من چیزی به نظرم رسید و خیلی در فکرم بود. خیلی از علماء، به خصوص در صدر اسلام، معتقد بودند که تمام کلماتی که در قرآن به کار رفته، عربی است و هیچ کلمه بیگانه‌ای وارد قرآن نشده است. اگر هم کلمات نامانوسی هست، از طایفه‌های مختلف عرب وارد شده است. در حالی که بعضی‌ها مثل ابن عباس، معتقد بودند که اصلاً قرآن از همه زبانها آمده و کلمات وارد قرآن شده و حتی قرآن به شکل تازه‌ای که اصلاً در زبان عربی معمول نبوده، به لهجه شیرین صحرا نشینان، بر پیامبر نازل شده که در خیلی جاها این زبان فرق داشته است با زبان مردم عرب. یکی از این علماء که در حقیقت توجیه کرده و توجیه قشنگی هم کرده است، گفته که خداوند، مخصوصاً از همه زبان‌ها در قرآن استفاده کرده است و از کلماتی که در زبان‌های دیگر وجود دارد. به این دلیل که قرآن فقط برای عرب‌ها نیامده و برای همه انسان‌ها روی زمین، برای همه زبان‌ها، برای همه ملیت‌ها و نژادها آمده و جهانشمول است. برای همین، گاه کلمه‌هایی در قرآن هست که در زبان عربی، ممکن است نباشد، ولی در قرآن هست

که یا معرب شده یا به هر حال عیناً استفاده شده است. من گاهی حتی فکر می‌کنم، وقتی کسی که خیلی زبان فارسی را بلد نیست و مثلاً زبانش فرانسوی است وقتی قرآن را ترجمه می‌کند، مسلماً کارش خیلی مشکل خواهد بود. بود یک ایرانی و فارسی زبان، ممکن است آن مشکلات را نداشته باشد؛ به دلیل نزدیکی زبان قرآن و زبان فارسی. با این حال اگر، ما بشنویم که قرآنی به زبان فرانسه برای کودکان ترجمه شده است، بسیار خوشحال می‌شویم. در حالی که در ایران ممکن است خیلی نسبت به این قضیه سخت گرفته شود و البته سخت هم هست. حتی برای بزرگسالان هم. متأسفانه جز چند ترجمه خوب که واقعاً آدم دوست دارد بخواند و لذت می‌برد از خواندن آن‌ها، ترجمه بیشتر قرآن‌ها جذاب نیست. اولاً که بیشتر قرآن‌ها اصلاً بدون ترجمه چاپ می‌شود در ایران؛ به خصوص در سالهای اخیر و این مسابقاتی که دولت در آموزش و پرورش می‌گذارد برای حفظ قرآن، به نظر من با همه خوبی‌هایش لطمه زده است به اندیشیدن به محتوای قرآن، عمل کردن به قرآن و فقط صورت قرآن مانده است و این که هر کس تمام قرآن را حفظ کرده باشد، علامه دهر به حساب می‌آید. حالا اگر معنی آن را اصلاً نفهمید، هیچ مهم نیست. درست است که ما معتقدیم که خواندن قرآن ثواب دارد و همه مسلمانان معتقدند که قرآن را بدون ترجمه هم که بخوانیم، به هر حال تأثیرات خاص خودش را می‌گذارد، ولی سیاستی که الان در کشور ما وجود دارد، متأسفانه کم‌تر با تفهیم معانی قرآن و با این عقیده که قرآن را باید خواند و فهمید و به آن عمل کرد، سازگار است. در حقیقت، بیشتر می‌خواهند کلمات عربی و قرآن خواندن را یاد بگیرند، حفظ کنند و مثلاً بگویند فلان بچه ده ساله، کل قرآن را از حفظ است. چرا معنی را هم به آن‌ها یاد نمی‌دهند؟ بعضی‌ها معنی‌اش را می‌دانند و متأسفانه اکثراً نمی‌دانند. بین ما خیلی کم معمول بوده که برای نوجوانان مان، معنی قرآن را اصلاً مطرح کنیم. من دوره دبیرستان (سه ساله اول دبیرستان)، در مدرسه‌ای درس می‌خواندم که رئیس دبیرستان که

آدم باسواد و اهل قرآن هم بود، هر روز چند آیه از قرآن می‌خواندند و تفسیر می‌کردند و معنی‌اش را می‌گفتند و علم تفسیر هم واقعاً می‌دانستند، در همان سه سال که هر روز چند آیه خوانده می‌شد، ما علاقه‌مند می‌شدیم که دنبال کتاب‌هایی برویم که تفسیرها و ترجمه‌هایی ساده‌ای دارد و می‌خواندیم، ولی در مدارس دیگر، در همان زمان شاه هم قرآن را بدون ترجمه می‌خواندند و بعد بچه‌ها سر کلاس می‌رفتند و از ترجمه خبری نبود.

بکایی: دست شما درد نکند آقای ابراهیمی. آقای رحماندوست پیشاپیش ما با شرط کرده بودند که میهمان دارند و می‌خواهند زود بروند. آقای رحماندوست، ما منتظریم صحبت‌ها پایانی شما را بشنویم و زیاد مزاحم‌تان نشویم.

رحماندوست: من عرض پایانی ندارم و حالا در آغاز راه هستیم. فقط بحثی شد و گفتند که چرا باید این طور نقدها انجام شود؟ من یکی، از نقد استقبال می‌کنم؛ حتی اگر آن نقد فحش بدهد. دوستانی که اهل کار هستند، می‌دانند که در طول این بیست و چند سالی که من برای بچه‌ها کار می‌کنم، پاسخ هیچ یک از نقدهایی را که بر آثار من نوشته شده است، نداده‌ام. نشسته‌ام به نقدی که بر آثار من شده، جوابیه بنویسم و طبق قانون مطبوعات چاپ کنم. بعضی وقت‌ها هم از ناقد تشکر کرده‌ام که فلان مطلبی که گفته بودی، من نفهمیده بودم و ممنون. من برای آقای رفیعی که الان این جا نشسته‌اند، از طریق آقای حجوی، نامه‌ای نوشتم و از این که برای نقد ترجمه من کار کردند، تشکر کردم. وضعیت نقد، نسبت به آن چه مثلاً پانزده - بیست سال پیش بوده، خیلی بهتر شده. زمانی هم من به این کتاب ماه یادداشتی دادم و گفتم که نقد علمی شروع شده، خدا را شکر. هر چند چون توان تحمل دیگران کم است، مقداری از نقدها همان حالت نقد شخصیت را دارد. اول تصمیم می‌گیرند طرف را بکوبند، بعد می‌گردند در اثرش عیبی پیدا کنند. این اتفاق‌ها می‌افتد و حاصلش این شده که یک عده می‌نشینند و فحش می‌دهند، یک عده هم تعریف می‌کنند که هر دو تایی آن، نتیجه‌اش یکی است.

رحماندوست:

دشواری های ترجمه قرآن بسیار زیاد است تا آن جا که مکتبی در مکاتب فکری اسلامی به وجود آمده که می گوید اصلاً نباید قرآن را ترجمه کرد.

این دخترم که الان گفتند که من فلسفه غرب خوانده بودم و بعد به قرآن مراجعه کردم و دچار این مشکل شدم... من را وادار به فکر کردند گرچه به او گفتم من پاسخگوی مشکل تو نیستم، اما مطمئن باشی که از امشب این حرف او ذهن مرا به کار گرفته و از خودم می پرسم تو جواب دختری با این حساسیت و مطالعه را چطور می خواهی در کارت بدهی؟ این نقد است و سازنده است. خلاصه این که معتقدم که آن نقدهای پولکی و آکی، به جایی نمی رسد. آن چه می ماند، کار است. فروغ می گفت: تنها صداست که می ماند. من هم این جا می گویم: تنها کار است که می ماند. خلاصه می آیند و می روند و می گویند و نمی شود جلوی نقدشان را گرفت. گاهی نان هم در این نقدهاست. بعضی وقتها پول های خوبی برای این نقدها می دهند. نقدهای بی غرض و مرض با مولف حرف می زند و حتی اگر حرفش را قبول نداشته باشد هم سپاس تو را برمی انگیزد. این است که من با این نقدها به دو دلیل هیچ مشکلی ندارم. یکی این که خوشبخت آدم را می سازد، بدش هم تاثیر ندارد و کاغذ سیاه کردن است. تاریخ فرهنگ و ادب ما نشان داده که تاثیر ندارد و تنها کار است که می ماند. شاید در زمانی محدود بتوانند عده ای را از کار بیندازند و سلب توفیق کنند، ولی ادامه پیدا نمی کند و آن چه می ماند، تلاش هایی است که فاصله بین تولد و رجعت را شیرین و شاد و پر امید می کند. ترجمه قرآن هم ان شاء الله در این راه باشد.

اخوت: مشکلی که ما خیلی با آن درگیر هستیم و اگر کل قرآن برای کودک و نوجوان دربیاید؛ می تواند در کار ما خیلی کمک باشد، این است که ما در فرهنگ نامه، مقاله هایی که مربوط به اسلام است، می نویسیم. فرض کنید مقاله تقوی، مقاله توحید یا مقاله ای که مربوط به سوره هاست. وقتی استاد می کنیم به آیات و به ترجمه اش، به ما می گویند از خودتان چیزی نویسید و تاکید می کنند متن را ساده بنویسید و از آن طرف می گویند عیناً ترجمه قرآن را بیاورید. بعد وقتی که زیر دست سرویراستار می رود، خود او این ناهماهنگی را متوجه

می شود. بارها شده که من را خواستند که از این آیه چیزی فهمیده نمی شود یا مثلاً در این دست بردی. گفتیم ما دست نبردیم و ترجمه را که ترجمه معتبر و مورد قبولی هم هست، بردیم و گفتیم این عین ترجمه است. بعد استاد کردیم به آیه، آیه برای خودمان هم روشن نیست. می خواهم بگویم حتی در حوزه کار ما، جای چنین چیزی برای مراجعه خالی است. چون ما مجاز نیستیم در ترجمه دست ببریم.

رحماندوست: خیلی جاها این مشکل هست. حالا شما نقداً به ترجمه های ساده تر مراجعه کنید؛ مثل ترجمه آقای فولادوند، ترجمه آقای پورجوادی، ترجمه خانم صفارزاده که هم ترجمه های معتبرتری هستند و هم ساده ترند.

اخوت: ترجمه آقای آیتی؟
رحماندوست: ترجمه آقای آیتی معتبر و درست است، اما مشکل ایشان را حل نمی کند؛ زیرا به کلام ساده نیاز مندند. ترجمه هایی هم که نام بردم، آن قدر ساده نیستند که همه مشکل شما را حل کنند، اما فهم آن ها راحت تر از بقیه است. بعد هم خلاصه یا شما باید صبر کنید تا ما به شما برسیم و یا ما بدویم. به هر حال، اتفاقی باید بیفتد تا این دو مشکل حل شود.

منصوره پورکاظمی: بیست و هفت سال است که با بچه ها هستیم. لطف کنید راهنمایی کوچکی به من بکنید که من با بچه ها چه کنم؟ در سن آمادگی؟
رحماندوست: با بچه ها بازی کنید.

پورکاظمی: قرآن شان را چه کار کنم؟
رحماندوست: اگر از من می پرسید، قرآن را با بازی کودکانه، به مخاطب های خردسال تان بدهید.
پورکاظمی: معنی قرآن را چگونه به بچه ها تفهیم کنم؟

رحماندوست: ببینید، لازم نیست. من نمی خواهم از این حرف های سیاسی بزنم، ولی واقعاً این بلایی است که در کشور ما، فشری گری باعث شده که در مهدکودک ها هم به فکر حفظ قرآن باشند! این بلاست، این نعمت نیست. لازم نیست بچه ها قرآن حفظ کنند و معنی اش را هم بلد باشند؛

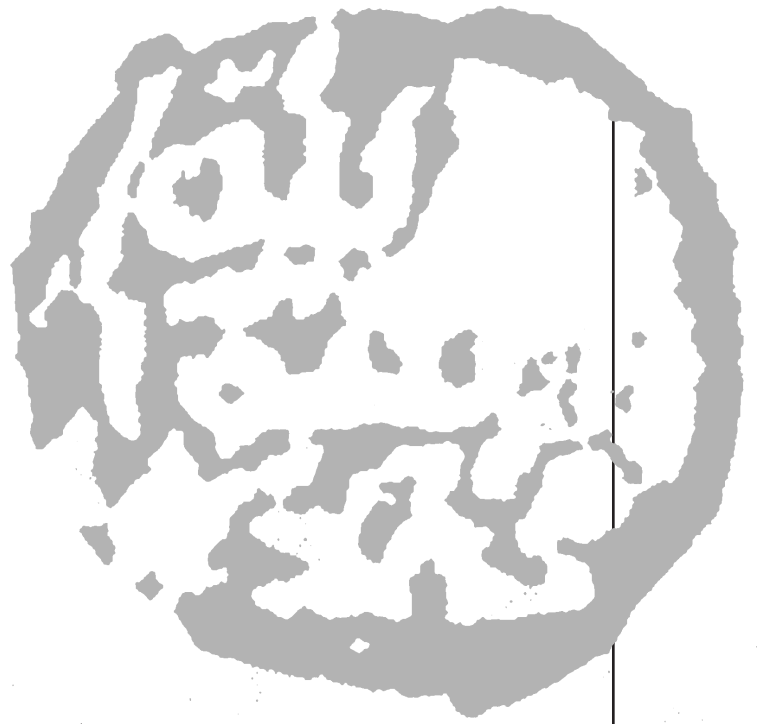
آن هم در مهد کودک. پاسخ شرعی شما این است که هنوز تکلیف نشده اند، اما پاسخ فنی اش این است که من می گویم بازی کنید؛ یعنی شما قرآن را با ریتم برای آن ها بخوانید و آن ها هم با ریتم حفظ کنند. همین. لازم نیست معنی اش را بفهمند. خیلی متشکرم. ببخشید، باید بروم. ان شاء الله که آقای ابراهیمی، شما را به فایده نهایی برسانند. ببخشید.

بکایی: متشکریم آقای رحماندوست.

ابراهیمی: در مورد نکته ای که خانم گفتند، به نظر من ترجمه آیتی، هم ساده است و هم موجز و زیباست و به آن سوالاتی که شما گفتید، تا حدودی جواب می دهد. زیر نویس دارد و بعضی مواقع در خود آیه هم اشاره کرده.

پورکاظمی: ما در آن جا، از ترجمه آیتی استفاده می کنیم. در واقع ترجمه آیتی، مورد استاد فرهنگ نامه است. من خودم ممکن است در فهم آیه مشکلی نداشته باشم؛ چه به لحاظ این که سبزه چهارده ترجمه را با هم مقایسه می کنم یا گاهی حتی انگلیسی آن را می خوانم از روی ناچاری. با این که رشته من عربی است، می خواهم ببینم که آن انگلیسی زبان، از این چه فهمیده؟ می خواهم بگویم در آنجا مرتب به ما تاکید می کنند که خود را به جای مخاطب کودک و نوجوان بگذار. وقتی خودمان را جای او می گذاریم، می بینیم نمی فهمد. منظور من این است؛ یعنی تمام این ها این مشکل را در عین حال دارند.

ابراهیمی: بعضی آیات هست که واقعاً نمی شود توضیحی داد. یعنی چیزها است که فقط در نزد پیامبر یا در نزد خداوند است که آدم فقط معنی اش را می تواند بفهمد. بعضی چیزهاست که نمی شود توضیح داد. هیچ تفسیری هم معنی روشنی نداده، ولی بعضی مسائل هست که برای بچه ها پیش می آید؛ مثل عبس و توکی که می گوید چهره در هم کشید و فلان شخص... آن جا در ترجمه قرآن، چیز خاصی نمی نویسد، ولی داستانش را می شود در زیر نویس برای بچه ها توضیح داد یا برای بچه ها روشن کرد که منظور که بوده یا این که خداوند



خطاب به پیغمبر می‌گوید بعضی‌ها معتقدند که مخاطب کس دیگری بوده و پیغمبر نبوده است که آن جا یک نابینا وارد می‌شود و او با یک آدم پول‌دار صحبت می‌کرده و به آن نابینا، بی‌اعتنایی می‌شود. خداوند این آیه را نازل می‌کند که چون او نابینا و فقیر است، به او اخم کردی و روی گرداندی به سوی آن کسی که پول‌دار است. یا وقتی در سوره‌ای می‌گوید: قسم به این شهر... کدام شهر است؟ بقی ترجمه‌ها اشاره‌ای به شهر نمی‌کنند، ولی خیلی از تفاسیر می‌گویند که منظور مکه است. این‌ها را خیلی راحت می‌توان تا جایی که ممکن است، برای بچه‌ها روشن کرد. ترجمه آیتی، هم خیلی ادبی است و هم خیلی مختصر و مفید است و هم برای خودش توضیحاتی دارد.

بکایی: متشکر و ممنون. ما افطاری مختصری هم داریم و می‌توانیم خدمت دوستان باشیم. به عنوان آخرین مطلب، من فکر می‌کنم که آفات خیلی ساده نگاه کردن به متون مقدس را هم باید مدّ نظر قرار بدهیم. در مورد ادبیات فارسی، بعد از آن شکوفایی قرن‌های هفتم و هشتم، یکی از بزرگان فریاد برمی‌آورد که کسانی که ادبیات نمی‌دانند، شعر نمی‌شناسند، فرمول بلد نیستند و قاعده بلد نیستند، ادیب شده‌اند و ما می‌بینیم اتفاق‌هایی که در دوره صفویه می‌افتد و بعد در دوره قاجار، دیگر ما آن قُلل را نداریم. وقتی این سدها برداشته می‌شود (به قول خانم خاتلو)، ترافیک خیلی روان می‌شود - و همه می‌آیند رد می‌شوند و با هر وسیله نقلیه‌ای می‌شود رد شد و آن آفت، همین است؛ مخصوصاً در مورد متون مقدس که با آن نگاه و اعتقادی که داریم، من فکر می‌کنم یک آفت‌شناسی باید در این مورد بشود.

ابراهیمی: من هم واقعاً موافقم. در مقدمه هم اشاره‌ای کردم که چون زبان قرآن خیلی محکم و در حد اعجاز است، تا آن جایی که ممکن است، ترجمه

باید واقعاً زیبا باشد. حالا برای کودکان سن پایین، قضیه فرق می‌کند. من، برای ختم یکی از اقوام دورمان، به شهرستان چالوس رفته بودم و آن جا قرآن خیلی قدیمی آوردند که من خواندم. البته، قسمتی از قرآن بود که جزء جزء درست می‌کنند. ترجمه فارسی هم داشت. از ترجمه‌اش مشخص بود که خیلی قدیمی است، ولی آن قدر زیبا بود که من متن عربی را اصلاً رها کردم و فقط ترجمه را خواندم. واقعاً شعر بود، مثل تذکره‌الاولیا و نثر عطار. آدم لذت می‌برد که فقط بخواند. چون از وسط قرآن انتخاب کرده بودند اسم مترجم نبود. من خیلی دوست داشتم بدانم که ترجمه چه کسی بوده و بگردم و قرآنش را پیدا کنم. من معتقدم حداقل برای گروه سنی نوجوانان و جوانان، تا جایی که ممکن است، کلام فخیم‌تر و زیباتر آورده شود. البته تا جایی که معنی فدای لفظ نشود. من از بچگی، وقتی قرآن را می‌خواندم، گاهی احساس می‌کردم که موزون است و قافیه هم دارد، مثل شعر است، ولی یک دفعه از نظر عروضی، بحرش عوض می‌شود و می‌رود در بحر دیگری. البته، باز هم آهنگین بودنش محسوس است. من در ذهنم بود که چنین کاری را انجام دهم و تا حدودی این کار را کردم. بعضی وقت‌ها موزون هست و یک دفعه بحر عوض می‌شود یا یک ذره حس می‌شود که وزن عوض شده است. من گفتم: وقتی خداوند چنین کاری می‌کند، چرا ما این کار را نکنیم؟ وقتی در خود قرآن این طور شده است، ما هم می‌توانیم این کار را بکنیم. حالا خیلی هم مقید به این نباشیم که ممکن است عروضی‌ها ناراحت شوند. اگر دوست داشته باشید، حالا نمونه‌های کوتاهی برای‌تان می‌خوانم تا آن جایی که به دلیل صفحه‌آرایی، ترجمه خیلی تغییر نکرده، ولی در بعضی جاها خیلی تغییر کرده. مثلاً سوره تکوین:

وقتی که خورشید درخشان، بی نور گردد / و

چون ستاره‌ها کدر شوند و فرو بریزند و «فرو بریزند» را چون جزء ترجمه نیست، من داخل پُرانتز آورده‌ام. معنی آیه این است: «و چون ستاره‌ها کدر شوند.» و کوه‌ها از محل‌شان جدا شوند و / به راه افتند / و وقتی شترهای ده ماهه آبستن از چشم مردم بیفتند / و به حال خود رها شوند / و چون جانورهای وحشی همه پیش هم گرد آورده گردند / و دریاها و دریاچه‌ها وقتی آتش بگیرند.

باز داخل پُرانتز «و درهم بریزند».

و چون روح‌ها در بدن‌ها دوباره دمیده شوند / و با هم شود روح و تن جفت / و وقتی درباره دخترانی که زنده به گور می‌شدند / پرسیده شود / که به کدامین گناه کشته شدند؟

و چون نامه‌ها بازگردند.

که البته، این جا معنی‌اش «باز شوند» است، ولی من مخصوصاً از «بازگردند» استفاده کردم که هم نامه‌های اعمال ما به ما بازمی‌گردد و هم باز می‌شود. در حقیقت، هر دو معنی را مد نظر داشتم. و کنده شود آسمان وقتی از جای خود / و چون آتش دوزخ فروخته شود / و پیش آورند وقتی بهشت برین را / در آن لحظه هرکس بداند که چه حاضر آورده است.

«در آن لحظه» را در پُرانتز آوردم برای توضیح. سوگند بر اختران بازگردنده

«اختران بازگردنده» نیاز به توضیح دارد، ولی اگر می‌خواستیم توضیح بدهیم، زیبایی نثر از بین می‌رفت که در پایین نوشته‌ام مُراد زحل و مشتری، مریخ و زهره و عطارد است که مفسرین می‌گویند مقصود از اختران بازگردنده، ستاره‌ها و سیاره‌هایی است که به هنگام دمیدن، صبح، به تدریج و اندک اندک، کم سو می‌شوند و بعد غایب می‌گردند. ضمناً معنای ظاهری این آیه، این است که سوگند نمی‌خورم بر اختران بازگردنده. این موارد در قرآن خیلی وجود دارد. حتی آن جایی که می‌گوید

ابراهیمی:

من قرآن را اصلاً ترجمه نکرده‌ام و ادعای ترجمه هم نداشتم.

زبان عربی هم نمی‌دانم هرچند که با زبان قرآن،

مثل بسیاری دیگر آشنایی‌هایی دارم.

در مقدمه کتاب هم نوشتیم که بعضی‌ها

ناراحت شده بودند

«لَأَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» راجع به شهر مکه، در حقیقت، عکس قضیه است. می‌گوید سوگند نمی‌خورم به این شهر، ولی منظورش این است که سوگند می‌خورم به این شهر. در شعرهای حافظ و سعدی هم ما از این موارد داریم که برعکس به کار می‌برد، برای این که تأکید کنند. این جا هم می‌گوید «فَلَا أَقْسِمُ بِالْخَنَسِ»، معنی لفظی‌اش می‌شود، پس قسم نمی‌خورم، ولی منظور این است که پس قسم می‌خورم.

سوگند بر اختران بازگردنده / که گردش کنانند و غایب شوند / و قسم به شب / چون که تاریخ سازد جهان را / و قسم به صبح / چون طلوع می‌کند / و می‌دمد / همانا که این گفته‌های رسولی گرامی است / دارای قدرتی بزرگ نزد پروردگار عرش / صاحب مقام و منزلت /

مثلاً این جا آیه‌ها تا حدودی از هم جدا شده. فرمانروای فرشتگان و امین بارگاه خدا که این جا مثلاً احتیاج به توضیح داشته و من راجع به فرشته امین و فرمانروا، توضیح دادم.

و هم صحبت و دوست شما دیوانه نیست. که در پرائنتز، پیامبر آوردم؛ چون ترجمه و ما صاحبکم بمجنون، یعنی هم صحبت شما دیوانه نیست. که مشخص است که منظور پیامبر است.

و دیده است او را در افقی روشن که منظور، همان اشاره به جبرئیل است. و در آن چه از عالم غیب دیده است / بخل نمی‌ورزد / و آن سخن / گفتار شیطان رانده شده نیست

منظور از آن سخن قرآن است که در پرائنتز، قرآن، آورده شده است.

پس آیا کجا می‌روید؟ نیست آن مگر پند و یادآوری برای عالمیان.

که این جا باز قرآن را در پرائنتز آوردم. برای آن کسانی که از شما بخواهند به راه

راست در آیند و شما نمی‌خواهید راه حق را مگر آن که خدا بخواهد پروردگار جهانیان.

به هر حال، تا آن جا که ممکن بود، سعی کردم این وزن و آهنگ را که تقریباً می‌شود گفت بحر طویل یا نوعی وزن نیمایی است، حفظ بکنم و در بعضی موارد حتی از قافیه هم استفاده بکنم تا جایی که بشود استفاده کرد. مثلاً سوره مسد: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ». که من چنین آورده‌ام: مرگ بر ابولهب / و دست‌های او بریده باد / تمام مال و ثروتش / به‌حال او نکرده سود / و آن چه جمع کرده بود / به زودی در آید در آتشی زبانه دار و شعله ور / و همسرش / که هیزم کش آتش است / و بر گردش ریسمانی است از لیف خرما می‌بافته شده.

در این جا در آیه آخر، به دلیل این که «فی جیدها جبل من مسد»، در یک سطر آمده و من مجبور بودم معنی خود «مسد» را جداگانه بیاورم، در مواردی کلام به هم ریخته. به هر حال، به نظر من تا آن جا که ممکن است و در تفاسیر آمده و این بحث‌هایی که در تفاسیر آمده، قابل اطمینان هم هست، بهتر است که وارد متن شود. بچه‌ها بیشتر می‌فهمند، چون من بعضی جاها دیدم و خود من هم که نوجوان بودم، وقتی آیه‌ای را می‌خواندم، می‌گفتم منظورش چیست؟ و چه می‌خواهد بگوید؟ منظور من حروفی مثل الف لام میم نیست. منظورم آیاتی است که بدون توضیح بود. من حتی در ترجمه سعی کرده بودم، تا آن جایی که ممکن است، زبان امروزی و در عین حال موزون به کار ببرم. مثلاً در سوره‌ای راجع به شراب و جام صحبت می‌کند که در زیرنویس، نوشته‌ام «آک بند» که البته بعداً پشیمان شدم و حذف کردم. ولی به آقایی که اهل این کار بود و قرآن را خوب می‌شناخت، نشان که دادم، خیلی خوشش آمد و گفت چه اشکالی دارد برای این که بچه‌ها معنی را بهتر بفهمند، این اصطلاحات را به کار ببریم؟ مثلاً نوشته بودم به اصطلاح امروزی‌ها

آک بند که البته فارسی هم هست حالا آن جمله را خدمت‌تان می‌خوانم.

راجع به بهشتی‌ها صحبت می‌کند: همانا که نیکان در نعمتی پایدارند، بر تخت‌هایی نشسته، می‌نگرند. بر چهره‌هاشان می‌شناسی شادابی نعمت بسیار را، نوشانده می‌شوند از شرابی ناب که در جام مهر زده است. یعنی دقیقاً مثل همین اجناس و نوشابه‌هایی که می‌گویند آک بند است.

معنی این هم، همان است. شراب‌هایی را می‌گویند که مهر دارد؛ یعنی باز نشده است و نیم خورده نیست. آیه این است: يَسْقُونَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ. (سوره مطففین).

مهرش از مُسْک است و برای به دست آوردن آن شراب، باید بکوشند کوشندگان و ترکیب آن شراب از چشمه‌ای در بهشت است و...

به هر حال، در زیرنویس نوشته‌ام که جامی که مهر به سر دارد؛ یعنی که نوشیدنی آن جام دست نخورده است، نیم خورده نیست (آک بند به قول امروزی‌ها) که این پرائنتز را بعداً حذف کردم. جالب این است که اتفاقاً بچه‌هایی که اهل کتاب نیستند، آک بند را بیشتر به کار می‌برند.

رفیعی: من خیلی خوشحال هستم که باز خدمت آقای جعفر ابراهیمی رسیدم. عرض شود این که نمی‌خواستم چندان صحبت کنم، برای این بود که دوستان باید تجربه‌های‌شان را در مورد ترجمه قرآن لطف کنند و باز به این سبب چیزی نگفتم که بحث منحرف و به جاهای دیگر کشانده نشود. آن نقدی که من بر ترجمه ایشان نوشته بودم و این که چرا آن شیوه را پیش گرفته بودند، خواستم به صورت مفصل‌تری در کتاب ماه یا جای دیگری مطرح کنم. ببینید، ترجمه آقای ابراهیمی می‌خواهد حرف تازه‌ای بزند، ولی من نمی‌دانم، حالا بخشی از آن را خودشان گفتند که به شیوه دیگری ترجمه کرده بودند و به دلیل صفحه‌آرایی و مسائل دیگر به

هم ریخت. وقتی شما یک کتاب را باز می‌کنید، اولین کاری که می‌کنید، به مقدمه آن نگاه می‌کنید که ببینید آن جا مترجم قرآن چه حرفی دارد و چه حرفی می‌خواهد بزند که براساس آن، بتوانید کتابش را بخوانید و چقدر توقع داشته باشید یا چقدر نداشته باشید. بنابراین، اولین مواجهه شما و اولین نقد شما و اولین مبنای شما برای نقد، همان مقدمه است. درست است؟ اگر بر این مبنا بخواهیم پیش برویم، وقتی در مقدمه آقای ابراهیمی که به نظر من مقدمه‌ای است که به جای سه یا چهار صفحه، باید ده صفحه نوشته شود، شما با مقدمه‌ای مواجه هستید که به شما بسیاری چیزها در مورد متن نمی‌گوید که آن کارها در متن انجام شده و از سویی، مدعی آهنگین بودن متن است که ایشان الان می‌گویند، بخش‌هایی از آن به هم ریخته است.

ابراهیمی: با همه این احوال که عوض شده، باز هم به نظرم وزن و آهنگ وجود دارد.

رفیعی: می‌خواهم بگویم که شما یک وقت می‌گویید که من ترجمه آهنگین دارم انجام می‌دهم. بنده که مثلاً تا حدی وزن را می‌شناسم، خواندم و آهنگی در اکثر جاها درک نکردم یا محض امتحان، شما می‌توانید آن را به ده نوجوان بدهید و به آن‌ها بگویید این را بخوانند، اگر آهنگین خوانند، من حرفی ندارم.

ابراهیمی: قصد آهنگین در کار نبوده. در مقدمه هم من نوشتم که آهنگین کار کردم. ببینید، اگر دقت کرده باشید، بعضی از آن چیزهایی هم که در نقد شما بود، من توضیح دادم. در حالی که شما نوشته بودید توضیح داده نشده. بنده نوشتم که در ترجمه جاری، کوشیدم تا ترجمه را به صورت نسبتاً موزون درآورم و حتی الامکان کوشیده‌ام که محتوا، فدای لفظ نشود و با توجه به حفظ محتوای درست آیات، به زیبایی کلام نیز توجه داشته‌ام. هم چنین، کوشیده‌ام که این ترجمه با ترجمه‌های دیگر متفاوت باشد. از نظر ترجمه جز در بعضی آیات که به هر حال ناگزیر بودیم عین همان‌ها را بیاوریم، مثل

خداوند بخشنده مهربان. حتی در جاهای زیادی «گرویدن» را به جای «هدایت شدن» آوردم. در جایی گرویدن را به جای «ایمان آوردن» گذاشتم و بعد نوشتم که در مواردی که احساس می‌کردم با توضیحات بیشتر، زیبایی کلام از بین می‌رود، شرح آن را در زیرنویس صفحه آوردم. نکته دیگری که باید درباره این ترجمه بگویم، این است که برای بهتر و آهنگین‌تر خوانده شدن آیات، از علائم نگارشی به صورت غیرمتعارف استفاده کرده‌ام تا خوانندگان با مکث‌هایی بتوانند زیبایی کلام ترجمه را بیشتر حس کنند. می‌دانید که در قرآن نیز علائمی وجود دارد برای مکث.

رفیعی: آیا شما امتحان کردید ببینید این کاری که شما کردید، برای خواننده‌ای که مخاطب شماست، همان توقعی را که شما از خواندن آن دارید، برآورده می‌کند، من مواردی را امتحان کردم، حتی واقعاً یک بار سعی کردم وزن را استخراج کنم که جاهایی با ناکامی مواجه شدم و جاهایی را هم که شما می‌گویید چندان تقیدی به وزن نداشتید، در نظر داشتم. در بعضی موارد، به دلیل تقلیدتان به وزن، ممکن بود واژه‌های بهتری بتوانید بیاورید که نیابردید. بنابراین، متنی پیش روی خواننده هست که این متن برایش یک‌نواخت نیست؛ یعنی یک دفعه با پستی و بلندی مواجه می‌شود و بعضی وقت‌ها ممکن است نداند بالاخره این جا باید چه موضعی را اتخاذ کند. این جا وزن دارد یا ندارد؟ یا باید این وزن را رعایت بکند یا نکند؟ حرف من این بود که...

ابراهیمی: من موافق شعری بودن ترجمه نیستم. خیلی موافق با این کار نیستم که حتماً باید ترجمه موزون باشد. چون چندتایی هم که کار کردند، اصلاً کار خوبی نبوده. کار غلطی هم هست.

رفیعی: من هم با شما موافقم.

ابراهیمی: فقط سعی کردم تا آن جایی که ممکن است، حالت موزون بودن در مواردی احساس شود، نه این که کاملاً شعر باشد یا مثلاً طبق قوانین

عروض باشد.

رفیعی: ببینید، حتی نیمایی هم در جاهایی نیست. این را خودتان بهتر می‌دانید.

ابراهیمی: من ادعا نکردم که وزن نیمایی دارد. این را در صحبت‌هایم گفته‌ام که سعی کردم و در ابتدا سعی داشتم که از زیبایی وزن نیمایی استفاده کنم که بعداً در هم ریخت و عوض شد. با این حال، این تغییرات در حدی نبوده است که آهنگین بودن آن کاملاً از بین رفته باشد.

رفیعی: این را می‌خواهم عرض کنم که وقتی خواننده، مقدمه شما را می‌خواند، این گزارش را نمی‌بیند. پس با آن نوشته شما، توقع این است که ترجمه موزون باشد. خود من هم با ترجمه موزون موافق نیستم؛ چون می‌گویم خود قرآن که با وزن عروضی نگارش نیافته، ممکن است جاهایی بشود وزن‌هایی استخراج کرد.

ابراهیمی: شما روی چه سنی، اینها را تست کردید؟

رفیعی: من با پسر که هفت ساله است و وزن شعر را تشخیص نمی‌دهد، امتحان کردم. با پسر دیگر که حدود ده - یازده ساله است هم امتحان کردم و با یک دختر از بستگان ما که حدوداً چهارده پانزده سال دارد. من از آن‌ها خواستم این را بخوانند. شروع به خواندن کردند به صورت معمولی بعد گفتم یک جاهایی وزن دارد، تو سعی کن با وزن بخوانی. این‌ها نتوانستند این وزن را بگیرند. بعد خواستم خودم با وزن و موزون بخوانم و سعی کنم که وزنش را استخراج کنم. جاهایی داشت و جاهایی نداشت. مقدمه شما این را نمی‌رساند.

ابراهیمی: ببینید، ترجمه من برای دوره راهنمایی و دبیرستان است، نه برای هفت ساله‌ها. من در مقدمه نوشته‌ام، نسبتاً موزون. این کاملاً می‌رساند. من نمی‌دانم شما چطور متوجه وزن نمی‌شوید. مثلاً «بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم، به پادشاه مردم، به خدای مردم، از شر شیطان که وسوسه می‌کند مردمان را نهانی، همانی که اندیشه



بد می‌اندازد اندر دل مردمان. چه آن‌ها که از آدمی اند و چه از پری.»
رفیعی: ببینید در همین، سه چهار مورد بود که وزن به هم می‌خورد.
ابراهیمی: شما نباید این جا دنبال ایراد وزن بگردید.
رفیعی: شما خودتان دارید موزون می‌خوانید. درست است؟ الان دوباره یکی یکی بخوانید.
ابراهیمی: ببینید، من در مقدمه توضیح دادم که بعضی جاها که احساس کردم که مشکل ایجاد می‌کند، سعی کرده‌ام معنی را فدای لفظ نکنم. یا مثلاً سوره بعدی «بگو پناه می‌برم به آفریدگار صبحگاه / از بدی و شر آن چه آفریده است / و از شر تاریکی شب که می‌آید از راه»
رفیعی: این وزن ندارد.
ابراهیمی: شما با علم عروض می‌سنجید آن را. شعرهای فروغ فرخزاد را شما بخوانید. حتماً می‌گویید وزن ندارند، ولی دارند. نوعی موسیقی و...
رفیعی: نه، این طور نیست. شما نیمایی می‌خوانید. من هم براساس وزن نیمایی دارم می‌گویم.
ابراهیمی: من گفتم همان کاری است که در قرآن هم هست که گاهی حتی وارد بحر عروضی می‌شود. من از آن پیروی کردم.
 «از شر جادوگرانی که می‌دمند / در گره‌های افسون‌شان / و از شر و بدخواهی و کینه‌های حسودان / چون حسد کنند.
 بچه‌های ما خیلی‌هاشان در خواندن شعر فارسی هم اشکال دارند به خصوص که این کتاب برای بچه‌ها کوچک نیست و برای دوره راهنمایی و دبیرستان است. این را بدانید که شعر ساده کودک را حتی بعضی از آن‌ها غلط می‌خوانند. من حتی می‌توانم دیلمه یا لیسانسیه بیاورم که شعر و وزن را غلط می‌خواند. بسیاری از مجریان رادیو و تلویزیون هم شعرها را غلط می‌خوانند. خیلی زیاد.

رفیعی: من قبول دارم منظور من این بوده که شما با این قیدی که برای خود گذاشتید، دردسر خودتان را زیاد کردید.
ابراهیمی: من با ترجمه موزون اصلاً موافق نیستم. شما چیزی در ذهن دارید که آن را رها نمی‌کنید. به آن مفهوم که شما از وزن دارید، بله در ترجمه من نیست، ولی موسیقی و آهنگ و نوعی وزن در آن هست.
رفیعی: باعث مشکل برای خودتان شده‌اید. گاهی مجبورید فعل را بیاورید وسط جمله، به خاطر رعایت وزن.
ابراهیمی: این در مواردی بود که احساس کرده‌ام کلام زیباتر می‌شود. البته معمولاً فعل‌ها همیشه آخر آمده است. چیزی به خاطر ندارم، باید مثال بیاورید.
بکایی: ببخشید، ما متوجه شدیم که نظر آقای رفیعی چیست و نظر جناب آقای ابراهیمی چیست و ان شاءالله به مقاله آقای رفیعی و هم چنین، اصل کار آقای ابراهیمی مراجعه و قضاوت می‌کنیم. ضمن تشکر از حضور دوستان، این نشست را با این جمله به انتها می‌برم که من در عمر چهل ساله خودم همیشه شنیده‌ام که می‌گویند آقا قرآن را بخوانید، قرآن ویتیرینی نیست. فقط وظیفه‌اش پخش تقدس نیست. بخوانید و درک کنید. اما هیچ‌کس هیچ کمکی در خواندن و درک کردن این قرآن به ما نکرد. مگر آن زمان که برای نخستین بار، یک تفسیر شیعی قدیمی به فارسی برگشت، در سی جلد. تفسیر نمونه، تفسیر پرتوی از قرآن. این‌ها آرام آرام درآمدند، اما همه این‌ها به درد نوجوان و جوان نمی‌خورد و نزدیک شدن به این‌ها سخت بود. همین که شما سی جلد ترجمه طیبیان را نگاه کنید و بگذارید جلوی جوان، فرار می‌کند از هیبت آن، چه برسد به بقیه‌اش. در هر صورت ادبیات کودک و نوجوان پا به میدان گذاشت و این راه را تسهیل می‌کند برای مردمی شدن قرآن و ارتباط نزدیک‌تر با قرآن.
 طبعاً این راه فراز و نشیب‌های فراوانی خواهد

داشت. خیرها و برکت‌ها و ضررها و شرهای فراوانی هم خواهد داشت. باید هزینه‌های آن را پردازیم تا به اهدافمان برسیم. علی (ع) می‌فرماید: «بخوانید قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که دل‌ها را بهترین بهار است و به روشنائی آن بهبودی خواهید که شفای سینه‌های بیمار است و آن را نیکو تلاوت کنید که سودمندترین بیان و تذکار است.»
 (بخشی از خطبه صد و ده نهج البلاغه)
ابراهیمی: چیزی را فراموش کردم بگویم که به نظر من نکته خیلی مهمی است. یاد می‌آید دوره نوجوانی، آثار نویسنده‌های خارجی و ایرانی را زیاد می‌خواندم؛ به خصوص داستان‌های صادق هدایت را خیلی دوست داشتم در دوره نوجوانی. بعد فهمیدم که این آدم، خیلی اهل دین و مذهب نیست و چون خودم ذاتاً خیلی مذهبی بودم، از این نظر ناراحت بودم و افسوس می‌خوردم. اما وقتی در کتاب فواید گیاه‌خواری جمله‌ای از حضرت علی دیدم که هدایت استناد کرده بود به سخن حضرت امیر (ع)، خیلی خوشحال شدم. گفتم خدایا شکر! نویسنده‌ای که من دوستش دارم، حداقل به حضرت علی اعتقاد دارد. یا مثلاً جواد فاضل که داستان‌های عاشقانه می‌نوشت و ما در دوران نوجوانی می‌خواندیم. بعد که دیدم زندگی ائمه را نوشته، این برای من خیلی جذاب‌تر بود که کتاب‌های او را بخوانم تا این که کتابی را از یک دانشمند روحانی بخوانم که خیلی هم سنگین می‌نوشتند و من هم نمی‌فهمیدم. من معتقدم که کار آقای رحماندوست و کار من و خانم زنبقی، از این جهت خوب است که ما که برای ادبیات کودکان کار می‌کنیم و بچه‌ها ما را می‌شناسند و وقتی بفهمند که شاعری که برای بچه‌ها شعر می‌گوید و شعرهای عاطفی می‌گوید و داستان‌هایی می‌نویسد، حالا قرآن را ترجمه می‌کند، حتماً اگر به آن نویسنده علاقه داشته باشد، سراغ قرآنش هم می‌رود و آن قرآن را با لذت بیشتری می‌خواند و بهتر می‌فهمد.
 والسلام